



عبدالرضا سالار یهزادی

## مهاجرت

جریان مهاجرت گروهی از رجال و نمایندگان مجلس سوم از تهران در محرم ۱۳۳۴ هـ.ق. و در جریان جنگ جهانی اول، که به تشکیل دولت مهاجرین به ریاست مرحوم رضاقلی خان نظام السلطنه مافی در کرمانشاه انجامید، یکی از حوادث بسیار مهم تاریخ جدید ایران است. آنچه از یادداشت‌های مرحوم مورخ الدوله سپهر (ایران در جنگ بزرگ ۱۹۱۸-۱۹۱۴)، چاپ دوم، نشر ادیب، تهران (۱۳۶۲) برمی آید - و یا لاقلاً استنباط شخص نگارنده از یادداشت‌های مذکور است - جریان مهاجرت که عملاً به بسته شدن سفارت آلمان در تهران، تعطیل مجلس سوم بدون انحلال آن و تعیین مطبوعات پایتخت بدون توقیف و اعمال فشار بر آنها منجر گردید از شاهکارهای سیاسی مرحوم مستوفی الممالک بود که به احتمال قوی با هم فکری و همراهی سفارتین روس و انگلیس به مرحله عمل درآمد.

### تاج گذاری

در اواخر ژوئیه ۱۹۱۴ میلادی = ۲۷ شعبان ۱۳۳۲ هـ.ق. احمدشاه که به استناد تاریخ ولادتی ثبت شده در پشت قرآنی که مرحوم ناصرالملک نایب السلطنه ارائه نمود هیجده ساله شده بود، رسماً تاجگذاری کرده و پنج سال پس از خلع پدرش از سلطنت توسط آزادی خواهان و مشروطه طلبان ایران مستقلاً سلطنت ایران را عهده دار گردید.

### جنگ بین المللی

هشت روز پس از تاجگذاری احمدشاه جنگ در اروپا آغاز شد. هیجده روز بعد با استعفای کابینه علاء السلطنه، مرحوم مستوفی الممالک در غیاب مجلس از طرف شاه مأمور تشکیل کابینه گردید. اولین اقدام مرحوم مستوفی به عنوان رئیس الوزراء اعلان بی طرفی ایران در محاربه قدرتهای اروپایی و صدور فرمان شاه در این باره بود. اما خود مرحوم مستوفی و نیز همه دولتمردان و سیاستمداران بصیر ایرانی می دانستند که حفظ موضع بی طرفی ایران در آن شرایط احتیاج به مهارتی بسیار در بندبازی دیپلماتیک و بسیار بیش از آن نیاز به بخت و اقبال داشت، چراکه در شروع جنگ علاوه بر آنکه ایران نیرویی برای جلوگیری از نقض بی طرفی خود نداشت، قشون روس در سرتاسر شمال ایران مستقر

بودند؛ عساکر عثمانی که مواضعی استراتژیک در غرب ایالت آذربایجان را در اشغال خود داشتند متصد سرازیر شدن از غرب بودند و آلمان مشتاق درگیر ساختن انگلیس در مرزهای هندوستان و سواحل خلیج فارس و نیز تهدید روسیه از طریق مرزهای جنوبی آن کشور.

نخستین درگیری بین طرفین مخاصمه در ایران درگیری دیپلماتیکی بود که به نفع آلمانها تمام شد. به دنبال انحلال مجلس دوم از سوی ناصرالملک نایب‌السلطنه وقت، که در پی اولتیماتوم ۱۳۲۹ هـ.ق. دولت تزاری صورت گرفت، مرحوم ناصرالملک از انجام انتخابات و انعقاد مجلس سوم به بهانه‌های مختلف طفره می‌رفت و هنوز در ۱۳۳۲ ایران صاحب مجلسی نبود. اما چند ماه قبل از تاجگذاری انتخابات در اکثر شهرها و ولایات صورت گرفته بود، اما در تهران هنوز انتخابات انجام نشده بود.

در آغاز جنگ بین‌الملل اول انگلستان و روسیه - و بخصوص روسیه - در میان عموم مردم ایران و آزادی خواهان ایرانی شدیداً منفور بوده و علیرغم خاطره خوشی که دولت انگلیس در جریان انقلاب مشروطیت در میان آزادیخواهان از خود باقی گذارد، علنی شدن معاهده ۱۹۰۷ روس و انگلیس و سپس همدستی انگلیس با روسها در جریان اولتیماتوم سال ۱۳۲۹ و سکوت آن دولت در برابر جنایات فجیع روسها در تبریز و مشهد، شدیداً باعث نفرت عمومی از این دو همسایه شده بود. اما از سوی دیگر امپراتوری آلمان، اولاً به علت آنکه سابقه دخالت در امور ایران نداشته و شائبه نیات استعماری در مورد ایران در او نبوده، ثانیاً بنا بر اصل کلی دشمن دشمن دوست محسوب می‌شود، و ثالثاً به علت تبلیغات شدید سفارت در میان توده مردم مبنی بر اسلام دوستی و اسلام پروری امپراتور ویلهلم دوم شدیداً در میان مردم و مخصوصاً آزادی خواهان ایرانی محبوبیت داشت.

بلافاصله پس از جشن تاجگذاری احمدشاه و چند روزی قبل از شروع جنگ در اروپا، پرنس هنری دورویس (Prince Henri de Reuss) وزیر مختار آلمان در تهران و کنت لگوتی (Le Comte Logothetti) وزیر مختار اتریش به عنوان مرخصی به اروپا عزیمت کرده و امور سفارتخانه‌های خود را به کارداران خود سپردند. شارژ دافر آلمان دیپلمات ورزیده و فعالی بنام رادلف فن کاردورف (Radolph von Kardorff) بود که با در دست گرفتن امور سفارت متبوع خود دست به فعالیت‌های دیپلماتیک اجتماعی و تبلیغاتی وسیعی زد. به قول مورخ الدوله وی،

«... هر فرصت مناسبی را ممتن شمرده به مجلس تعزیه خوانی در منزل سالارالسلطان (مشیرالسلطنه سناتور فعلی) [منظور «فعلی» سال ۱۳۳۲ خورشیدی هنگام نگارش کتاب مورخ الدوله است] فرزند عضدالملک قاجار رفت؛ اغلب رجال بزرگ ایران در آنجا حضور داشتند. شرکت فن کاردورف در آن مجلس چون بمب در افکار ترکید، و چنان حسن اثر بخشید که روی منابر وعاظ به دعای آلمانها پرداختند و اظهار مسرت نمودند از اینکه چنین ملت قهرمان و پیروزمندی دیانت اسلام را پذیرفته است. روز بعد سلطان احمدشاه از نگارنده پرسید آیا راست است که دیروز شارژ دافر آلمان در تعزیه گریه کرده است؟!»

خبری را که رویتر بطور تمسخر و استهزاء منتشر نمود مبنی بر اینکه آلمانها مسلمان شده و روی بازوی خود نوشته‌اند «لااله الا الله محمدا رسول الله» مسلمانی ملت آلمان را تأیید و بقسمی در عامه تأثیر بخشید که در بازار تجار و کسبه زبان به دعای امپراتور آلمان گشودند و ویلهلم دوم را بزرگترین پادشاه اسلام خواندند. (سپهر، ایران در جنگ بزرگ، صص ۴۵-۴۴. تأکید از نگارنده است.)

اینگونه تبلیغات آلمانها نه فقط عوام که بعضی از رجال معمر و ساده‌دل را نیز تحت تأثیر قرار

داده بود، چنانکه در جای دیگر مورخ الدوله که به اتفاق فن کارڈرف به دیدن نظام‌الملک که در همان اوان به پیشکاری آذربایجان منصوب شده بود رفته بود می‌نویسد که نظام‌الملک:

«... پس از تعارفات متبادله پرسید، از اعلیحضرت محمّد ویلهلم امپراطور چه خبر دارید؟»

(سپهر، ص ۱۴۰)

### مجلس سوم

در چنین وضعی بدیهی بود که سفرای متفقین در تهران افتتاح مجلس شورای ملی را به صلاح و صرفه خود نمی‌دانستند، چه مسلماً روحیه و احساسات عمومی جامعه در مجلس نیز منعکس می‌گردید. گذشته از آن مبارزهٔ علنی و بی‌رحمانهٔ روسها با آزادی خواهان ایرانی و مخالفت نه چندان علنی انگلیسها با حزب دموکرات بعد از انحلال مجلس دوم، دموکرات‌ها را که پس از انجام انتخابات تهران به صورت حزب اکثریت مجلس سوم درمی‌آمدند، در موضع مخالف و آشتی‌ناپذیر سیاستهای روس و انگلیس قرار داده بود. درست به همین دلایلی که سفارتین روس و انگلیس از افتتاح مجلس سوم هراس داشتند، سفارت آلمان اصرار در گشایش مجلس داشت و دو طرف فشار زیادی به مرحوم مستوفی‌الممالک برای پیشبرد نظرات متناقض خود وارد می‌آوردند. این مصاف دیپلماتیک سرانجام به پیروزی فن کارڈرف و افتتاح مجلس سوم منجر گردید. البته آنچه که در این میان نقش کلیدی داشت اعتقاد عمیق و راستین مرحوم مستوفی به مبانی مشروطیت و نیز رویهٔ بالنسبه مسالمت جویانه‌ای بود که سفارتین روس و انگلیس در شروع جنگ به امید کسب وجههٔ عمومی در ایران در پیش گرفته بودند.

به هر صورت، پس از افتتاح مجلس سوم که دموکراتها در آن اکثریت نسبی ناچیزی داشتند، پارلمان ایران به صورت میدان مصاف طرفین متخاصم درآمده و آنچه که سفرای متفقین از آن واهمه داشتند صورت وقوع یافت. فن کارڈرف فعال و پرانرژی توانست ائتلاف نیرومند و پرهیاهویی از نمایندگان دموکرات که چون همهٔ آزادی خواهان ایران شروع جنگ در اروپا را مقدمهٔ خلاصی ایران از یوغ روس و انگلیس تصور می‌کردند و مستقل‌ها - یا بی‌طرف‌ها - برای پشتیبانی از سیاستها و از منافع آلمان و متحدینش تشکیل دهد.

در این میان مساعی مرحوم مستوفی برای وادار ساختن روسها به خروج قشونشان از آذربایجان به جایی نرسید و تنها موفقیت وی که آنهم قبل از ورود رسمی عثمانی به میدان محاربهٔ دول اروپایی بدست آمد،<sup>۱</sup> موافقت روسیه با عزل صمدخان شجاع‌الدوله مراغه‌ای مستبد معروفی که از سوی روسها به نیابت حکومت آذربایجان منصوب شده و با پشتیبانی سالداتهای روسی فجایع بیشماری در آن ایالت مرتکب گردیده بود و انتصاب محمدحسن میرزا ولیعهد به حکومت آذربایجان بود. هر روز بر دامنهٔ عملیات نظامی و دخالتهای روسها در شمال و شمال - غرب کشور، عثمانی‌ها در شمال - غرب و غرب، انگلیسها در جنوب و آلمانها در جنوب و در نواحی مرکزی افزوده می‌گشت. قوای نظامی متشکل ایران در این زمان تنها از دو نیروی قزاق و ژاندارمری تشکیل می‌شد که هر یک از آنها تحت نفوذ و یا تحت فرماندهی مستقیم یکی از دول متخاصم قرار داشت: ژاندارمری و نظمی را سوئدی‌ها فرماندهی می‌کردند که هر چند در ابتدا تحت نفوذ انگلیس بودند، اما با شروع جنگ و فعالیتهای تبلیغاتی شدید آلمانها و نیز فراخوانی افسران شاغل سوئدی از سوی دولت سوئد، و اعزام افسران بازنشسته و افراد غیردولتی بجای آنها، اکثر فرماندهان سوئدی و نیز افسران ایرانی آن نیرو به حمایت از آلمان پرداخته و تدریجاً مخصوصاً با تأمین هزینه‌های مالی ژاندارمری توسط سفارت آلمان تحت نفوذ کامل آن سفارتخانه قرار گرفتند! قزاقخانه نیز چون همیشه توسط افسران روسی اداره می‌شد و در

واقع نیرویی روسی بشمار می‌رفت.

در این اثنا اعزام یک هیأت مختلط آلمانی و ترک برای جلب نظر مساعد امیر افغانستان که باید از طریق ایران خود را به کابل می‌رسانید، به فعالیتهای آلمانی‌ها در ایران تحرک جدیدی بخشید (اواخر ۱۹۱۴، اوائل ۱۹۱۵)؛ علی‌الخصوص که پس از بروز اختلاف نظر بین اعضای آلمانی و ترک در این هیأت، واسموس مأمور مدبر و کارکنش آلمانی تصمیم به جدا شدن از این گروه و اقامت و فعالیت در بین عشایر جنوب فارس گرفت. تا آن زمان طبق نوشته ویرت بلوشر دیپلمات آلمانی تنها پس از پیشنهاد نورپاشا وزیر جنگ عثمانی در همان آغاز جنگ - اوت ۱۹۱۴ - برای جلب همکاری امیر افغانستان و متفرق ساختن نیروی انگلیس با تهدید هندوستان از ناحیه افغانستان - و ایجاد شورش در میان مسلمانان هند - بود که نظر برلن متوجه شرق شد (سفرنامه بلوشر، ترجمه کیکاووس جهانداری، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۳، صص ۲۹-۲۸).

اما در آن هنگام نیز حداکثر علاقه برلن در ایران به حفظ بی‌طرفی اعلام شده این کشور و تسهیل عبور هیأت آلمانی به سوی افغانستان محدود می‌شد. اما فعالیتهای سیاسی و اجتماعی فن کاردرف در تهران، احساسات فزاینده ملی در ایران به نفع آلمانها و به زبان متفقین، افتتاح مجلس سوم، و بعداً فعالیتها و موفقیت‌های واسموس در جنوب و دیگر عوامل آلمانی که هریک در نقاط مختلف ایران با گذاردن نام کنسول آلمان بر خود به فعالیتهای شدید تبلیغاتی و تحریک اهالی و اقدام بر علیه روس و انگلیس مشغول بودند - چون شومان در کرمانشاه، زوگمار در کرمان و پوزن از اتباع شیلی در اصفهان - آلمان را به طمع وادار ساختن دولت ایران به ورود در جنگ به نفع دول محور انداخت.

در تهران بعضی رجال و محافل سیاسی در صدد بودند تا از این اوضاع به نفع مملکت استفاده کرده و با وعده و وعید آلمانها را تشویق کنند که به ارتش عثمانی برای خارج ساختن قوایش از ایران که پس از ورود رسمی عثمانی به جنگ آنها را به بهانه حضور نیروهای روسیه در ایران وارد بخشهای غربی ایران نکرده بود فشار وارد آورند. منجمله مرحوم مورخ‌الدوله ذیل یادداشتهای مورخ چهاردهم فوریه ۱۹۱۵ ضمن شرح ملاقات شارژ دافر آلمان با محمدحسن میرزا ولیعهد که در آن هنگام به عنوان حاکم آذربایجان عازم آن دیار بود می‌نویسد:

«... والا حضرت [ولیعهد] اصرار می‌کرد که دولت عثمانی عساکر خود را از ایران فراخواند و بر طرفی مملکت ما را محترم شمارد تا ما بتوانیم با فراغت خاطر خویشتن را آسوده نموده و در موقع مناسب به نفع آلمان از بیطرفی خارج شویم. شارژ دافرجواب داد خوب است ابتدا روسها ایران را از قشون خویش تخلیه کنند تا عثمانیها عقب بروند...» (سپهر، صص ۱۴۷-۱۴۶).

بی‌شک چنین اظهار نظری از سوی ولیعهد پانزده ساله ایران<sup>۳</sup> به تعلیم و راهنمایی رجالی چون مرحوم مستوفی و امثالهم بوده است.

اما در مقابل، گروهی از سیاست‌بازان احتمالاً با نیت خیر، چنان درست در اختیار سیاست آلمان قرار گرفته بودند که حتی آراء و عقایدشان درباره وقایع روزمره را نیز سفارت آلمان به آنها دیکته کرده و گروهی که در مجلس بودند برنامه فعالیت هر روزه خود در مجلس، تأیید یابد برنامه هیأت دولت و موافقت یا مخالفتشان با وزراء را با نظر سفارت آلمان تنظیم می‌کردند. مثلاً در فرای همان روز ملاقات کاردار سفارت آلمان با ولیعهد یعنی در پانزدهم فوریه ۱۹۱۵ مورخ‌الدوله شرحی از ملاقات فن کاردرف با شاهزاده سلیمان میرزا، وحیدالملک شیبانی و آقا سید جلیل اردبیلی رهبران فراکسیون دموکرات در مجلس در منزل خود مورخ‌الدوله ارائه داده و می‌نویسد:

«... راجع به اخراج بلژیکی‌ها از وزارت مالیه و توسعه ژاندارمری توسط

افسران سوئدی بحث طولانی شد و در موضوع افراد کابینه مخصوصاً وزارت داخله شاهزاده عین‌الدوله به شرط آنکه دست از مخالفت با ژاندارمری بردارد، موافقت حاصل بود...» (سپهر، ص ۱۴۷).

از اینگونه موارد حتی در مسائلی بسیار حساس تر و مهم تر که رهبران حزب دموکرات در مجلس با صوابدید و حتی با دستور مقامات سفارت آلمان در مسائل حیاتی مملکت خط مشی خود را تعیین می‌کردند، در سرتاسر یادداشت‌های مرحوم سپهر فروان به چشم می‌خورد. (به عنوان مثال به یادداشت‌های ۱۳ مارس ۱۹۱۵ (ص ۱۵۲)، ۲۲ آوریل (ص ۱۶۲)، ۵ مه (ص ۱۷۳)، ۱۰ مه (ص ۱۷۴)، ۱۲ مه (ص ۱۷۶)، ... رجوع فرمائید).

ورود عساکر عثمانی به خاک ایران و به همراه آوردن شاهزاده سالارالدوله مدعی تخت و تاج ایران، فعالیت‌های واسموس و دیگر عوامل آلمانی در نقاط مختلف کشور، اقدامات انگلیسی‌ها در جنوب و به ویژه در ایالت فارس و دستگیری دو نفر آلمانی از همراهان واسموس توسط انگلیسی‌ها، همه اینها نه فقط نقض بی‌طرفی ایران از سوی نیروهای متخاصم، که نقض صریح حاکمیت دولت ایران در خاک خود بود و مستوفی عاجز از مقابله با این اقدامات سرانجام در دهم مارس ۱۹۱۵ = ۲۳ ربیع‌الثانی ۱۳۳۳ از مقام خود مستعفی شده و مشیرالدوله مأمور تشکیل کابینه شد. رئیس‌الوزرای جدید در چهاردهم مارس = ۲۷ ربیع‌الثانی کابینه خود را به مجلس معرفی کرد. در این احوال مأمورین سفارت آلمان و دیگر هم پیمانان آن کشور از هر فرصتی برای وارد آوردن فشار و تشویق و ترغیب دولت ایران به کنارگذاشتن بی‌طرفی به نفع دول محور و یا حداقل اتخاذ سیاست بی‌طرفی متمایل به دول محور استفاده می‌کردند. منجمه هنگامی که در ۲۳ مارس ۱۹۱۵ کاردار سفارت آلمان به همراه عاصم بیگ سفیر کبیر عثمانی برای تبریک عید نوروز به دیدن مشیرالدوله رئیس‌الوزراء جدید می‌رود، به نوشته مورخ الدوله که او نیز در آن جلسه حضور داشت؛

«... در ضمن تبریک عید نوروز مذاکرات سیاسی آغاز شد و سه ساعت و نیم بطول انجامید. در مقابل نطق‌های پرحرارت نمایندگان دو دولت معظم که اصرار به تصمیم دولت ایران بر علیه متفقین می‌نمودند و از مظالم حکومت تزار در قفقازیه و حکومت انگلیس در هندوستان و سایر مستعمرات داستانها نقل می‌کردند، مشیرالدوله با نهایت خونسردی اظهار داشت: کابینه من صلاح ایران را در بی‌طرفی تشخیص داده و من جز مراعات بی‌طرفی کامل وعده دیگر بشما نمی‌دهم. اولین نقشه من اینست که روسها را از انزلی و قزوین خارج نمایم، بعد داخل مذاکره راجع به تخلیه آذربایجان و عربستان [خوزستان] از قشون اجانب شوم». (سپهر، ص ۱۵۷).

با چنین برخوردی از جانب مقامات وطن پرستی چون مستوفی و مشیرالدوله که در رأس دولت قرار می‌گرفتند و جز منافع ایران که در آن اوضاع با بصیرت و کارکشتگی، آن را در حفظ بی‌طرفی ایران تشخیص داده بودند، به هیچ مسئله دیگری التفات نشان نمی‌دادند، توجه طرفین متخاصمه و سفارتخانه‌های آنها بالطبع به سوی مجلس جلب شد تا بتوانند از طریق طرفداران خود در آن نهاد دولتها را مجبور به اتخاذ سیاستهای مورد نظر خود، وارد کردن عناصر وابسته به خود یا حداقل طرفدار خود در کابینه و یا، هنگامی که از عهده انجام این دو مهم بر نمی‌آمدند، ساقط کردن دولت وقت و سعی در به صدارت رسانیدن شخصیت مورد نظر خود کنند. به همین دلیل بود که در آن گیرودار هیچ یک از کابینه‌ها دوام نیاورده و هر کابینه‌ای که تشکیل می‌شد پیش از آن که مجالی برای انجام کاری بیابد، بر اثر کارشکنی‌های مجلس و فشار سفارتخانه‌ها مجبور به کناره‌گیری می‌شد. در آن اوضاع اسفبار حداقل جای این شکر باقی مانده بود که نفوذ ائتلاف اعتدالیون و هیات علمیه در مجلس با

دموکرات‌ها و مستقل‌های متمایل به آلمان تقریباً برابری می‌کرد<sup>۲</sup> و در نتیجه از فروافتادن یکبارۀ دولت در دامان یکی از طرفین اجتناب می‌شد. اما همانطور که اشاره شد نتیجه این وضع فلج شدن دولت و بازایستادن چرخهای مملکت از حرکت بود.

ریاست وزرائی مشیرالدوله یک ماه و چند روزی بیشتر دوام نیاورد و مشیرالدوله روز ۲۲ آوریل از مقام خود استعفا داد. علت استعفای مشیرالدوله را مورخ الدوله سپهر مخالفت سرچارلز مارلینگ وزیر مختار جدید انگلیس در تهران با او ذکر می‌کند (ص ۱۶۲)، و از قول معین‌الوزاره (مرحوم حسین علاء) رئیس کابینه یا رئیس دفتر وقت وزارت خارجه نقل می‌نماید که مشیرالدوله و مارلینگ از هنگامی که مشیرالدوله پست وزارت خارجه و مارلینگ شارژ دافری سفارت انگلیس در تهران را عهده‌دار بودند با یکدیگر اختلاف داشتند (سپهر، ص ۱۶۰).<sup>۵</sup>

با استعفای مشیرالدوله واقعه‌ای در تهران روی می‌دهد که شاید یکی از تلخ‌ترین و موهن‌ترین وقایع آن ایام تلخ و سیاه تاریخ ایران باشد: وزرای مختار روس و انگلیس خسته از کارشکنی‌های مجلس و عوامل آلمان - نگران از ورود قریب‌الوقوع پرنس رویس وزیر مختار آلمان به تهران مخصوصاً با شایعات و گزارشات متعددی در مورد اینکه پرنس رویس گاری‌های متعدد اسلحه و پول و طلا برای پخش کردن در تهران به همراه خود دارد (و مورخ الدوله بعداً صحت این شایعات را در صفحه ۲۲۷ تأیید می‌کند).<sup>۶</sup> تصمیم به یکسره کردن کار با انجام کودتایی بدست شاه می‌گیرند. در بعد از ظهر روزشنبه ۲۴ آوریل مارلینگ وزیر مختار انگلیس و فن باخ شارژدافر امپراتوری تراری،

«... بدون اجازه قلبی متفقاً حضور شاه شرفیاب شدند و در تحت جبر و فشار و تهدید شاه را مصمم داشتند که به عزل مشیرالدوله و نصب سعدالدوله [میرزا جواد خان تبریزی] و بستن مجلس و توقیف جرائد و اخراج صاحب منصبان سوئدی و سپردن ژاندارمری به کلنل مریل آمریکائی و طرد دیپلماتهای آلمانی و عثمانی از ایران مبادرت ورزد...» (سپهر، ص ۱۶۳).

این خبر فوراً توسط «یکی از درباریان مقرب سلطان احمد شاه» که جزو شبکه مخفی وسیع جاسوسی که فن کارڈرف به قول مورخ الدوله «از روی حزب سری فهم گریکه که موقع انقلاب در پروس موجود بود» تشکیل داده بود به مورخ الدوله می‌رسد. مورخ الدوله منشی اول سفارت آلمان که در آن ساعت دست رسی به فن کارڈرف نداشت خبر را به منزل رئیس سوئدی ژاندارمری که تعداد کثیری از افسران سوئدی در آنجا جمع بودند برده و جمع حاضر به بحث در آن باره می‌پردازند و پیشنهاداتی از قبیل دزدیدن شاه تا توقیف وزرای مختار روس و انگلیس مطرح می‌شود، تا بالاخره در ساعت ده شب فن کارڈرف وعاصم بیگ سفیر کبیر عثمانی به آنجا آمده تصمیم به ضد کودتا می‌گیرند و با یک اسکورت چند صد نفری ژاندارم عازم قصر فرح آباد مقر اقامت احمدشاه می‌گردند.

«... بعد از نصف شب هر دو دیپلمات به فرح آباد رسیدند؛ موقوف الدوله وزیر دربار از صدای هیاهو سرآسیمه از خواب پرید و با پای بی‌جوراب و زیر شلواری سفیر کبیر عثمانی و شارژده‌دافر آلمان را پذیرفت و مجبور شد برود شاه را از خواب بیدار کند. خلاصه نماینده متحدين اروپای مرکزی که تا سه ساعت و نیم بعد از نصف شب حضور شاه بودند موفق شدند نقشه کودتای متفقین را نقش بر آب نمایند، اما راجع به اینکه مجدداً مشیرالدوله رئیس‌الوزاره بشود شاه زیر بار نرفت، یعنی گفت خود او دیگر قبول نخواهد کرد، و بالاخره در شخص عین الدوله توافق حاصل شد و فردای آن روز با کسب تمایل مجلس شورای ملی دستخط ریاست

وزراء شاهزاده عبدالمجید میرزا عین الدوله از طرف شاه صادر گردید. (سپهر، صص ۱۶۴-۱۶۳).

روز بعد از کودتا و ضد کودتای سفارتخانه‌ها، پرنس رویس وزیر مختار آلمان همراه با کنت لگوتی وزیر مختار اتریش در میان استقبال بسیار گرم مردم تهران که از سوی سفارت آلمان و عوامل و دوستان متنفذش در تهران ترتیب داده شده بود وارد تهران شد. مرحوم سپهر در شرح جریان استقبال می‌نویسد:

«... در خیابان برق، هنگامی که یک نفر سید معتم روی بلندی رفته نعره کشید، پاینده، باد اعلیحضرت و بلهلم امپراطور اسلام پناه! مردم از شدت شوق و ذوق به تریه افتاده بودند. (سپهر، ص ۱۶۵).

اینک دوران تفوق بی‌چون و چرای سفارت آلمان در تهران و نیز در اکثر شهرها و ولایات مرکزی جنوبی و غربی کشور آغاز شده بود. در این میان رجال و دولتمردان بصیر ایرانی دریافته بودند که در شرایط حاکم بر محیط آن روز با نفوذ سفارتخانه‌های دول متخاصم و مخصوصاً با اعمال نفوذ سفارت آلمان در مجلس و در بین ارباب جراید هیچ کابینه‌ای قادر به انجام کوچکترین کاری نبوده و از آن گذشته حفظ بی‌طرفی رسمی دولت به گونه‌ای روزافزون مشکل شده و کم‌کم تقریباً به صورت غیرممکن درمی‌آمد. مهم‌تر از آن، این رویه مجلس و مطبوعات و تظاهرات علنی سفارت آلمان به مداخله در مسائل داخلی مملکت، کشور را با خطر جدی دادن بهانه به روسها و امکان اشغال پایتخت روبرو ساخته بود که زمره‌های این تهدید در آن اوان جسته و گریخته به گوش می‌رسید (سپهر، ص ۱۷۵). لذا مصالح واقعی مملکت در آن موقعیت بحرانی ایجاب می‌نمود که مجلس تعطیل شده و دولت قدرت بیشتری در تحدید مطبوعات داشته باشد. عین الدوله بلافاصله پس از تشکیل کابینه خود خواستار همین اختیارات فوق‌العاده، برای انحلال مجلس و توقیف بعضی جراید گشت. اما سفارت آلمان با بسیج متحدینش در مجلس - دموکراتها - به مقابله با این درخواست دولت پرداخت (سپهر، یادداشتهای سه‌شنبه ۱۱، و چهارشنبه ۱۲ مه ۱۹۱۵، ص ۱۷۵). سرانجام، پس از تهدید عین الدوله به استعفا، دموکراتها موافقت کردند که در لایحه مربوطه، بجای «اختیارات تامه»، لفظ «اقتدار» نوشته شود، اما مشخص بود که این «اقتدار» شامل قدرت انحلال مجلس و تحدید مطبوعات نمی‌شد.

در همان اثنا فن کاور رئیس شعبه بانک استقراضی روس در اصفهان، که ضمناً نیابت قسولگری روسیه را در آن شهر برعهده داشت، در اصفهان ترور شده و به قتل رسید (سه‌شنبه ۱۸ مه ۱۹۱۵). قتل فن کاور سرآغاز یک رشته عملیات تروریستی و سوء قصد به جان مأمورین و دیپلماتهای روس و انگلیس در شهرهای اصفهان و شیراز بود.

این دست برتر و نفوذ فوق‌العاده سفارت آلمان در تهران و مأمورین و قسولگری‌های آلمان در شهرها و ولایات ایران هم زمان بود با تجاوز عساکر عثمانی به خاک ایران در مناطق غربی کشور. بر دولتمردان و رجال وطن‌پرست واقعی این امر بسیارگران می‌آمد، اما آزادیخواهانی که چشم به کعبه برلن دوخته بودند تا دستهای متجاوز و استعمارگر روس و انگلیس را از ساخت مملکت کوتاه سازد، و نیز آنها که برق طلاهای چمدان‌های پرنس رویس (که در آینده هزار تکه تبلیغات چندین برابر واقیبت جلوه یافته بود) و قدرت و نفوذ سیاسی سفارت آلمان چشمهایشان را خیره ساخته و دیگر مطامعشان را به جوش آورده بود، برای خوشایند سفارت آلمان نه فقط چشم بر تجاوزات علنی عساکر عثمانی می‌بستند، بلکه با های وهوی و سروصدا از همه و از مسئولین دولت می‌خواستند که این سپاه متجاوز را چون طلایه‌داران آزادی استقبال کرده و به عنوان حفظ بی‌طرفی ایران (!) در برابر تجاوزات و یبداگری‌ها و فجایعشان دست روی دست گذارده، و کلید شهرها، ایران را دو دستی تقدیمشان کنند.

وقتی که رثوف بیگ عثمانی به حوالی کرمانشاه آمد، و عشایر دلیر منطقه مخصوصاً سنجابی‌ها در برابرش به پاخاسته و با شکست عساکرش او را وادار به تخلیه خاک ایران کردند، دیگ غضب آزادی خواهان در مجلس و در مطبوعات چنان به جوش آمد که به عنوان نقض رویه بی طرفی به استیضاح دولت و شاهزاده فرمانفرما و وزیر داخله که مقابله عشایر با رثوف بیگ را از چشم اومی دانستند انجامید. (سپهر، یادداشت‌های شب ۲۶ ژوئن = ۱۳ شعبان ۳۳، ص ۱۸۰)

در همان ضمن سفارت آلمان در پایتخت به چنان مرتبه قدر قدرتی نائل شده بود که حتی رجلی چون سعدالدوله تبریزی که همان چند روز قبل سفرای روس و انگلیس می‌خواستند با انجام کودتا و به زور او را به صدارت برسانند و سفارت روسیه رسماً اعلام کرده بود که تحت‌الحمايه دولت روسیه است، مورخ‌الدوله منشی اول سفارت آلمان را به ناهار دعوت کرده، دعوی دوستی و یگانگی با آلمانها و مخالفت با انگلیس را می‌کند (چهارشنبه ۹ ژوئن)؛ و فرمانفرما و سردار معظم خراسانی (تیمورتاش) و قوام‌الدوله صدری در حضور مورخ‌الدوله آنچه‌هایشان را به سلامتی امپراتور آلمان می‌نوشند (دوشنبه ۲۱ ژوئن)؛ و فرمانفرما به امید آنکه در مجلس بش از آن پایی‌اش نشوند و اذیتش نکنند، پرنس رويس و مورخ‌الدوله را برای صرف جای به زمانیه دعوت می‌کند (دوشنبه ۲۸ ژوئن). استیضاح مجلس از دولت، و مخالفت دموکرات‌ها (بخوانید سفارت آلمان) با ادامه عضویت فرمانفرما در کابینه به خاطر نقشی که گمان می‌رفت وی در مقابله عشایر غرب با رثوف بیگ داشت و سرسختی و لجاج عین‌الدوله که «با فرمانفرما می‌ماند یا دولت می‌رود» (و گویا سفارت انگلیس نیز در اتخاذ این رویه از سوی عین‌الدوله مؤثر بود) به بحرانی انجامید که سلطنت را برای یک ماه و نیم بدون دولت گذارد. در این میان یک بار شاه استعفاي دولت و رئیس‌الوزراء را پذیرفت، اما مجلس یعنی ائتلاف ائتدالیون و هیات علمیه با موافقت دموکرات‌ها- مجدداً به عین‌الدوله رای تمایل دادند. اما شاهزادهٔ لوج و سرسخت پس از مذاکرات معضل طرفین، در جلسهٔ هیات‌رئیسهٔ مجلس پیشنهاد می‌کند که مجلس به عنوان راه حل، یکی از دو شق زیر را انتخاب کند:

«... اول - کابینهٔ او مرکب از همان وزراء سابق خواهد بود، بدون استثناء و مجلس رأی اعتماد خود را... در مورد اعضاء کابینه هم ابراز نماید.

دوم - اگر اکثریت مجلس میل به ترمیم کابینه دارند استیضاح کنندگان استیضاح خود را پس بگیرند تا رئیس دولت در ترمیم کابینه به محظورات سیاسی که از استیضاح مزبور تولید گشته نشود [کذا] و در آتیه هم استیضاحی از این کابینه به عمل نیابد!» (سپهر، ص ۱۸۷).

بدیهی است که مجلس به زیر بار این پیشهادات نرفته، و اینبار عین‌الدوله بصورت قطعی راه خانهٔ خود را در پیش گرفت و فردای آن روز مجلس به ریاست وزرائی مشیرالدوله رای تمایل داد. مشیرالدوله، که می‌دانست در آن موقعیت بحرانی مشکل می‌تواند کاری از پیش ببرد، قبول مسئولیت را منوط به شرکت مستوفی‌الممالک و عین‌الدوله در کابینهٔ خود نمود. گذاردن این شرط یکی از تردستی‌های سیاسی مشیرالدوله بود، زیرا در درجهٔ اول می‌دانست که انجام آن بسیار بعید بود، چه خود او نیز واقف بود که مستوفی مشکل‌فرازی به کارکردن در زیر دست او بشود، هرچند که علناً چنین موضوعی را عنوان نکند. لذا، بنابر همان رویهٔ نه چندان مستحسن خود که به هنگام احتمال عدم موفقیت در مواقع باریک از قبول مسئولیت خودداری می‌کرد، اینبار نیز با گذاردن چنین شرطی عملاً از زیر بار مسئولیت شانه خالی می‌کرد. اما در صورت قبول این شرط و برآورده شدن آن، اولاً شرکت مستوفی‌الممالک و حتی عین‌الدوله در کابینه‌اش برای مشیرالدوله یک پیروزی شخصی بشمار می‌رفت، چراکه مستوفی در میان هلنگنان از شخصیتی و مقامی تا درجه‌ای بالاتر برخوردار بوده و



قبول شرکتش در کابینه‌ای به ریاست مشیرالدوله، مشیرالدوله را در سطح او قرار می‌داد. ثانیاً گذشته از جنبه شخصی مسئله، با شرکت مستوفی و عین‌الدوله در کابینه مشیرالدوله می‌توانست نظر موافق هر دو جناح مجلس را (دموکرات‌ها که از مستوفی حمایت می‌کردند و اعتدالیون که پشتیبان عین‌الدوله بودند) بدست آورد و این امر به مراتب کارکردن با مجلس را آسان‌تر ساخته و مانع بسیاری از اشکال تراشی‌های مجلس می‌شد؛ ثالثاً با توجه به مسئولیت مشترک وزراء در صورت عدم موفقیت کابینه‌اش و یا مهم‌تر از آن اجبار به اتخاذ تصمیماتی نه چندان خوشایند، چون تصمیم به تعطیل مجلس، دامان مستوفی رانیز با همان رنگی که برقبای خودش می‌نشست رنگین می‌کرد. اما همانطور که انتظار می‌رفت، مستوفی عضویت در کابینه مشیرالدوله را به بهانه کسالت نپذیرفت. روز سه‌شنبه ۲۷ ژوئیه مؤتمن‌الملک رئیس مجلس استعفای مشیرالدوله و تمایل شاه به تشکیل کابینه‌ای به ریاست مستوفی و عضویت مشیرالدوله و عین‌الدوله را به اطلاع مجلس رسانید. مجلس به مستوفی رای تمایل داده و مشیرالدوله با زیرکی و درایت تمام ظاهراً آمادگی خود را برای شرکت در کابینه مستوفی اعلام نمود. سرانجام روز سه‌شنبه ۱۷ اوت مستوفی‌الممالک کابینه خود را بدون شرکت مشیرالدوله و عین‌الدوله در آن و با عضویت رجالی چون محمد ولی خان سپهسالار تنکابنی، وثوق‌الدوله و محتشم‌السلطنه اسفندیاری از یک سوی طیف سیاسی ایران، و مستشارالدوله صادق و حکیم‌الملک از سوی دیگر به مجلس معرفی کرده و بدون کوچکترین مخالفت و یا هیاهویی از مجلس رای اعتماد گرفت، که در این باره بعداً به ذکر نکته‌ای خواهیم پرداخت.

در این ایام قسولگریها و عوامل آلمان دامنه فعالیت خود را در ولایات تا آنجا گسترش دادند که در مواردی به نقض صریح حاکمیت دولت ایران می‌انجامید. منجمله در بیست و ششم اوت شونمان قسول آلمان در کرمانشاه با چند صد سوار به کنگاور رفته و قسول‌های روس و انگلیس در کرمانشاه را که در کنگاور بودند محاصره نموده و آنها را مجبور به ترک حوزه مأموریت خود و رفتن به همدان می‌نماید. در اصفهان قسول انگلیس مستر گراهام مورد سوء قصد قرار گرفته و زخمی می‌شود. در جنوب انگلیسی‌ها و واسموس قسول آلمان، که ایلات جنوب را به سوی خود جلب نموده بود فعال مایشان بوده، و بدون اندک توجهی به دولت ایران، و بدون ذرّه‌ای احترام به حق حاکمیت دولت ایران به مبارزه سرسختانه‌ای بر علیه یکدیگر مشغول بودند که به اشغال بوشهر از سوی انگلیسی‌ها می‌انجامد. (پنجشنبه ۹ اوت ۱۹۱۵)، در شیراز که حاکم ایالت مخبرالسلطنه هدایت تمایلات آلمان دوستی داشته و ژاندارمری آنجا علناً از آلمانی‌ها حمایت می‌کرد، به نایب قسول انگلیس غلامعلی خان نواب سوء قصد شده و وی به قتل می‌رسد.

در اوائل سپتامبر ملاقاتهایی مکرر و طولانی بین مستوفی با وزرای مختار آلمان، انگلستان و روسیه و سفیر کبیر عثمانی به صورت جدا جدا صورت گرفت، که مورخ‌الدوله ظاهراً از مضمون هیچ یک از این گفتگوها آگاهی نداشت، اما از قول مستشارالدوله صادق وزیر پست و تلگراف وقت می‌نویسد که انگلیسی‌ها و روسها شدیداً با مستوفی مخالفت ورزیده و حتی روسها صحبت از برگرداندن محمدعلی شاه به میان آورده بودند؛ در ششم سپتامبر مجدداً هزار سالدات روسی در بندر انزلی پیاده شدند و خبر پیاده شدن آنها که معلوم نبود یک تعویض ساده سربازان موجود در ایران بود یا افزایش قوای موجود در تهران، به نحو خاصی عنوان و تعبیر و تفسیر شد. آنچه که مسلم است هیچ یک از وزرای کابینه ظاهراً در جریان کامل و مستقیم مذاکرات مستوفی با وزرای مختار نبوده و از واقعیت آنچه که می‌گذشت تنها تا بدان حد که شخص رئیس‌الوزراء صلاح دانسته و آنها را در جریان می‌گذاشت آگاه بودند. مرحوم مستشارالدوله درباره ملاقات‌های خصوصی و دو به دو مستوفی با سفرای خارجی در آن ایام و عدم اطلاع وزرای کابینه از محتوای این مذاکرات چنین می‌نویسد:

«... یک روز عصر آقای مستوفی الممالک بنابر وعده قبلی سفیر انگلیس را در گلستان وسط یکی از قطعات چمن پذیرفته بود و دوبدو مشغول صحبت محرمانه شدند؛ ما هم در آن دور و بر قدم می‌زدیم. یکدفعه سپهسالار بنابر عادتی که داشت کلاه را از سرش برداشته و مجدداً به سر گذاشت و گفت من از این ملاقات‌های دو به دو آقای رئیس‌الوزراء با خارجی‌ها بدون حضور وزیر خارجه خیریتی نمی‌بینم، بهتر است وزیر خارجه را در این صحبت‌های محرمانه دخالت دهند که مبدا غفلت و اغفالی پیش بیاید...» (به نقل از زندگینامه مستوفی الممالک تألیف حمید نیری انتشارات وحید، ۱۳۶۹، ص ۲۶۲).

در ضمن در این میان احساسات ضد روسی و انگلیسی چنان در تمام شهرهای بزرگ توسعه یافته بود که پس از سوء قصد به قسول انگلیس در اصفهان در ۲ سپتامبر در شانزدهم آن ماه به علت جو حاکم بر آن شهر مقامات قسولگری تصمیم به بستن قسولگری و عزیمت به تهران می‌گیرند. تمامی جراید تهران و اکثر جراید ولایات در این هنگام از سفارت آلمان مقرر می‌گرفتند، و تنها جریده‌ای که در تهران زیر بار گرفتن پول از آلمانها نرفت، روزنامه رعد به مدیریت سید ضیاءالدین طباطبائی بود که سیاستی طرفدار انگلیس را تبلیغ می‌نمود، همان روزنامه هم وقتی که از قبول پول سفارت خودداری می‌کرد، سفارت آلمان ۹۱ نسخه از آن را مشترک شده و حق اشتراک را یکجا پرداخت نمود (سپهر، ص ۲۱۳).

مسئله مهم دیگری که در آن ایام مدتی بود در خفا جریان داشت، مذاکرات مخفی و جداگانه دولت با سفارت آلمان از یک سو، و با سفارت خانه‌های روس و انگلیس از سوی دیگر، برای عقد معاهده نظامی مخفی بود که ظاهراً هر دو جریان مذاکره می‌بایست در اختفای کامل و بدون آنکه متفقین از مذاکرات با آلمان و یا دول محور از مذاکرات با متفقین بویی ببرند، صورت پذیرد؛ اما در این ایام جسته و گریخته صحبت‌هایی از هر دو جریان مذاکرات به میان می‌آمد. آنچه که از یادداشت‌های مورخ‌الدوله و نقل قول‌هایی که از رجال وقت می‌نماید برمی‌آید در مذاکره با آلمان‌ها، این آلمانها بودند که برای عقد معاهده دفاعی و تغییر سیاست بی‌طرفی ایران به سود خود دولت ایران را تحت فشار قرار داده بودند و دولت ایران توانسته بود تا آن زمان با وعده و وعید و با عنوان کردن معاذیر و بهانه‌هایی گاه منطقی و گاه شخصاً برای دست به سرکردن حریف از زیربار آن بدون دادن جوابی صریح شانه خالی کند. منجمله روز جمعه اول اکتبر معین‌الوزاره (حسین علاء) در ملاقاتی خصوصی با مورخ‌الدوله به موضوع عهدنامه ایران و آلمان اشاره کرده و می‌گوید در هر عهدنامه‌ای دولت آلمان باید متضمن استقلال و تمامیت ارضی ایران بشود و تائید آنجا که دولت آلمان تمام سعی‌اش در اینست که ایران را به مناقشه نظامی با روسیه بکشاند، بهتر است صبر کند تا اول صربستان را بگشاید تا بتواند از آن راه کمک نظامی مؤثر به ایران برساند، چه بدون این کمک‌ها ایران نمی‌تواند با دولت روسیه «طرف شود». در همین ایام است که شاه به منظور خوشامد سفارت آلمان، با آنکه به قول خود مرحوم سپهر «... سابقه نداشت که از طرف شاه به اعضاء سفارت‌های خارجی در ایران لقب داده شود»، احمدعلی خان سپهر عضو رسمی سفارت آلمان را در تاریخ چهاردهم اکتبر = ۴ ذیحجه ۱۳۳۲، به مورخ‌الدوله ملقب می‌سازد. (سپهر، ص ۲۲۵).

شایعات مربوط به احتمال انحلال مجلس از طرف مستوفی در این روزها جسته و گریخته به گوش می‌رسید. گویی مستوفی عمداً می‌خواست این شایعات را به گوش دست اندرکاران سفارت آلمان برساند، تا از واکنش آنها در برابر وقوع چنین امری مطلع گردد. روز سه‌شنبه ۲۶ اکتبر پرنس رویس به دیدار مؤتمن‌الملک رئیس مجلس رفته و رسماً در مورد شایعه انحلال مجلس از او توضیح

می‌خواهد! دخالت در امور داخلی و نقض حاکمیت دولت ایران تا به چند و تا به کجا! اقدامات آلمان‌ها در این ایام دیگر به چنان حدی رسیده بود، و به قول معروف چنان «شورش را درآورده بودند»، که مرحوم مستوفی وادار شد در مجلسی خصوصی از این اقدامات به مورخ‌الدوله منشی سفارت آلمان شکایت نموده، خطرات ناشی از آن و احتمال واکنش شدید روسها و وقوع حوادثی جبران ناپذیر را متذکر گردد (سپهر، ص ۲۳۱).

فاش شدن جریان مذاکرات مخفی برای عقد معاهده بین ایران و آلمان در این اوان، گفتگوهای را در دولت‌های روسیه و انگلستان، مبنی بر احتمال مداخله نظامی مستقیم بر علیه تهران موجب گردید، اما به نظر می‌رسد که هدف اولیه این گفتگوها چه در تفلیس (که در این ایام گراندوک نیکلا فرمانده کل قشون روسیه در آنجا مستقر بود)، چه در سن پترزبورگ (که از شروع جنگ به پتروگراد تغییر نام داده بود)، و چه در لندن، نه اقدامات عملی که رسیدن خبر احتمال قوی این اقدامات به برلن و به سفارتخانه‌های دول محور در تهران و نیز به دولت ایران بود. در همین گیرودار واسموس در فارس با همراهی ژاندارمری وعده زیادی از اهالی و ایالات جنوب فارس دست به اقدام جسورانه دیگری زد و با توقیف کنسول انگلیس و رئیس بانک شاهنشاهی و عده‌ای دیگر از اتباع انگلیس در شیراز و فرستادن آنها به میان عشایر تنگستان صریحاً حاکمیت دولت ایران در خاک فارس را نقص می‌کند (۱۰ نوامبر ۱۹۱۵).

به نظر می‌رسد که در چنین اوضاع و احوالی مرحوم مستوفی از یک سو در مذاکره با پرنس رویس وزیر مختار آلمان قول و قرار مخفیانه با وی می‌گذارد که به مجرد تصمیم قوای روسیه به اشغال تهران وزیر مختار سفارت را از تهران خارج سازد، و شاه و هیأت دولت نیز از تهران خارج شده پایتخت را به اصفهان منتقل سازند. از سوی دیگر مرحوم مستوفی همان قرار را با رهبران دموکرات و لیدرهای دموکرات‌ها در مجلس و نیز با فرماندهان ژاندارمری گذارده و به قول مرحوم ملک‌الشعراء بهار به آنها «... محرمانه دستور داده بود که از تهران به قم رهسپار شوند». (تاریخ مختصر احزاب سیاسی، ج ۱، ص ۱۷). روز ۱۴ نوامبر ۱۹۱۵ = ششم محرم ۱۳۳۴، وزیر مختار آمریکا به سفارت آلمان اطلاع می‌دهد که «بر طبق اخبار موثقه امشب یک ناراحتی تهران را تهدید می‌کند». در آن روزها پایتخت ایران در اضطرابی عمیق بسربرده، سردرگمی، تشویش و بیم از آینده‌ای مبهم بر تمام شهر سایه افکنده بود. به نظر می‌رسد دولت نه تنها قدمی در رفع این بحران و تخفیف اضطراب‌ها بر نمی‌دارد که خود از عوامل عمده تقویت و اشاعه این بحران است.

پس از ملاقاتهای متعدد و مذاکرات مخفیانه وزرای مختار روس و انگلیس و آلمان با حاج محتمل‌السلطنه اسفندیاری وزیر خارجه، رئیس‌الوزراء و شاه در طول چند روز گذشته، در شهر شایع می‌شود که روسها به دلیل احتمال بروز اغتشاش در تهران در ایام سوگواری دهه نخست ماه محرم - مخصوصاً با توجه به شایعات فراوان و قوی در مورد ورود مقادیر زیاد بمب و اسلحه به سفارت آلمان در تهران، با اسکورت ژاندارمری برای گاری‌های حامل این اسلحه و بمب‌ها در اواخر ذیحجه (سپهر، صص ۲۳۲ و ۲۳۱) تصمیم به اشغال تهران گرفته‌اند. «در روز آخر ماه ذیحجه ۱۳۳۳ یک عده قشون روس که عده آنها به تفاوت از یک هزار و هفتصد تا دو هزار نفر بود از قزوین به قصد تهران حرکت کرد. (بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ج ۱، ص ۱۷). این حرکت قوای روس، و آن شایعه خطرات تلخ محرم ۱۳۳۰ تبریز را، که روسها به همین بهانه قشون خود را به آن شهر فرستاده بودند، و فجایع بی‌شمار سالداتهای روس در آن هنگام و ترور و قتل و اعدام میهن پرستان و مخالفان روسیه در تبریز را در اذهان زنده کرده و موجب وحشت عمومی گردید. در آن روزها هرکس از دموکرات‌ها، و از نمایندگان مجلس که می‌توانست با رئیس‌الوزراء ملاقات کرده و از او کسب تکلیف

و چاره‌جویی نماید، فقط یک جواب می‌شنید: «باید شاه را برداشت و رفت!»

سرانجام روز دوشنبه هفتم محرم ۱۳۳۴ = ۱۵ نوامبر ۱۹۱۵، با برداشتن محافظ ژاندارم از اطراف سفارت آمریکا، که پرنس رویس و دیگر اعضای آلمانی سفارت آلمان شب را در آنجا بسر برده بودند، و رسیدن این خبر که ژاندارمری تهران را ترک گفته است، وزیر مختار آلمان علامت دستور حرکت را دریافت کرده و با تمام اعضای سفارت راه قم را در پیش گرفت (سپهر، صص ۲۳۹-۲۳۸). به گفته مرحوم ملک‌الشعراء بهار، «شاهزاده سلیمان میرزا و عده‌ای دیگر از وکلای دموکرات و بی‌طرف و معاون وزارت داخله (میرزا سلیمان خان میکده) [از رهبران حزب دموکرات] و معدودی دیگر از افراد حزب» روز قبل ششم محرم به قم رفته بودند. شرح مختصری از وضع پایتخت در روز هفتم محرم را از مرحوم بهار نقل می‌کنیم:

«روز هفتم محرم شهر پر از غلغله بود. ژاندارمری دسته دسته، سوار و پیاده در تک و تاز بودند. درشکه و اسب ناپیدا، خبر تصمیم دولت که باید امروز شاه با هیأت وزرا و دربار و دفاتر و ذخایر از تهران عزیمت کنند، در شهر طنین‌انداز، دربار شاهی پر از ازدحام، کالسکه شاه را به دواسب قوی گلگون بسته و سواران مستحفظ ردیف صف زده، آژان و ژاندارم از در اندرون تا درب دروازه حضرت عبدالعظیم صف کشیده، خلاصه اینکه شاه می‌خواهند بروند. کجا می‌خواهند بروند؟ به اصفهان!

این خبر برای من که سابقه داشتم چندان قرع سمع نمی‌کرد، ولی یک شهر چهارصد هزار نفری را به وحشت و تکاپو انداخته بود. چه معلوم بود که شاه برای این می‌رود که قشون روس می‌خواهد بیاید! من قبل از ظهر پس از شنیدن این خبر رفته به مجلس، معلوم شد که قسمت دیگری هم از نمایندگان درین دو روزه حرکت کرده‌اند و در قم اجتماعی است.

مانندیم ظهر شد، نواب رئیس از هیأت وزرا بازگشته بودند. نمایندگانی که آنجا ولو بودیم برای کسب خبر تازه به حالت ازدحام آنها را پیشاز کردیم. رئیس مجلس (مؤتمن‌الملک) گفته بود که شاه حرکت خواهند کرد. نمایندگان نیز تصمیمی گرفته تکلیف خود را بعمل بیاورند. آیا تکلیف قانونی نمایندگان که شاه و هیئت دولت ایشان عازم حرکت است (آنهم یک حرکت و نهضت سیاسی) چه خواهد بود؟ بدیهی است رای داده شد که وکلای نیز بروند». (بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی، ج ۱، ص ۱۹).

پس از مهاجرت مهاجرین از تهران، وزرای مختار روس و انگلیس همان روز به حضور شاه بار یافته و با تضمین عدم اشغال تهران توسط قوای روس، شاه و هیأت دولت تصمیم خود برای حرکت از تهران را فسخ نمودند.

در قم مهاجرین یعنی آزادی خواهانی که از شر دخالت‌های روس و انگلیس در امور مملکت به طرفداری از آلمان پرداخته بودند، تحت نظر پرنس رویس وزیر مختار آلمان که اینک با ژست کامل یک نایب‌السلطنه در مملکتی مستعمره رفتار می‌نمود، به تشکیل کمیته دفاع ملی پرداخته و برای تقرب به پرنس آلمانی به رقابت با یکدیگر می‌پرداختند. به چند مورد که نمایانگر وضعیت و حالت رجال ایرانی در قم در برابر وزیر مختار آلمان است از یادداشتهای مورخ الدوله سپهر نگاه کنیم:

«عدل‌الملک [دادگر، نماینده بارفروش و نایب رئیس مجلس سوم از دموکرات‌ها] پیشنهاد کرد که در آتیه خوب است ملاقات با پرنس رویس در انحصار چند نفر دموکرات از قبیل میرزا سلیمان خان [میکده، معاون وزارت داخله] و

سلیمان میرزا [ اسکندری، نماینده اصفهان، ولیدر دموکرات‌ها در مجلس ] و وحیدالملک [ شیانی، نماینده تهران ] نباشد، و عموم افراد مؤثر بیابند با نواب اشرف والا [ پرنس رویس ] مشورت و تبادل نظر نمایند. (سپهر، ص ۲۴۷).

و یا:

« سه ساعت قبل از ظهر [ جمعه ۱۱ محرم ۱۳۳۴ ] میرزا محمد صادق طباطبائی [ نماینده تهران، نایب رئیس مجلس ولیدر فراکسیون اعتدالی ] و میرزا قاسم خان تبریزی [ نماینده ساوجبلاغ و شهریار از رهبران اعتدالی ] و ناصرالاسلام مدیر روزنامه شوری [ و نماینده اعتدالی از لاهیجان ] به ملاقات پرنس رویس در اداره ژاندارمری قم آمدند، مذاکرات ذیل ردو بدل شد: میرزا محمد صادق طباطبائی اظهارتأسف نمود که تاکنون به ملاحظه حفظ ظاهر و مراعات بی طرفی دولت فرقه اعتدالیون نتوانستند روابط زیادی با سفارت آلمان داشته باشند، و خوشبختانه امروز موانع مرتفع شده و شروع به روابط علنی می نمایند. پرنس رویس گفت... چیزی که مرا از اعتدالیون قدری دور ساخت انتساب شاهزاده فرمانفرما به آن حزب بود که تمایل به روسیه داشت... (سپهر، ص ۲۴۱).

و نیز:

«شنبه بیستم نوامبر ۱۹۱۵ (۱۲ محرم ۱۳۳۴) یک ساعت قبل از ظهر دکتر مهدی خان ملک زاده به اتفاق حاجی میرزا یحیی دولت آبادی در اداره ژاندارمری قم بدیدن پرنس رویس آمدند، در باب میتینگی که چهار سال پیش در موقع اولتیماتوم راجع به شوستر بر علیه روس و انگلیس و به حمایت آلمان در میدان توپخانه داده بودند مذاکره بعمل آمد... هر دو مورد توجه پرنس رویس واقع شدند. (سپهر، ص ۲۴۲).

پرنس رویس چون رئیس مملکتی امور مهاجرین را در قم اداره می نمود، و خط مشی و سیاست‌های کمیته دفاع ملی و مهاجرین با نظر و به دستور او، تعیین شده، و اعمال می گردید:

«... بدیهی است از تاریخ ورود پرنس رویس تمام فعالیت در وجود او مرکزیت یافته و اختیارات معنوی و مادی بدست او افتاد، صندوقهای طلا که با ما [ اعضای سفارت آلمان ] حمل شده بود، گشوده شد...» (سپهر، ص ۲۴۰).

و

«امروز [ دوشنبه ۲۲ نوامبر = ۱۴ محرم ۳۴ ] نیمساعت قبل از ظهر، عدل‌الملک دادگر نایب رئیس مجلس بدیدن وزیر مختار آمد... عدل‌الملک گفت امروز عصر جلسه برای همین منظور [ اتحاد بین عموم احزاب و اشخاصی که به قم رفته بودند ] در منزل امیر حشمت [ نیساری، ابوالحسن قراچه‌داغی، که قسمتی از فعالیت‌های نظامی مهاجرین را سازماندهی و فرماندهی می کرد ] تشکیل خواهد یافت، هر طور می فرمائید در آنجا اقدام شود، پرنس رویس اظهار داشت: خوبست بیان نامه به عموم ولایات تلگرافاً صادر فرمائید به امضای جمیع وکلای متوقفین قم بدون آنکه زیاد از روسها بدگونی یا از آلمانی‌ها تمجید کنید. همین قدر عامه را دعوت به حفظ و حراست وطن و جمع شدن دور سریر شاه نمائید؛ امروزه مرام نامه احزاب منحصر به دو کلمه می شود: وطن دوستی و شاه پرستی... پرنس رویس بلافاصله مسیو شوئمان را خواست و باو تاکید نمود که در اتحاد بین عموم احزاب جد و جهد بعمل آورد [!]» (سپهر، صص

و

«سه‌شنبه ۲۳ نوامبر (پانزدهم محرم ۳۴) امروز یک ساعت قبل از ظهر امیرحشمت در اداره ژاندارمری قم به ملاقات پرنس رويس آمد که تعلیمات لازمه را گرفته به طرف عراق و همدان عزیمت نماید... پرنس رويس از امیر حشمت خواهش کرد هرگاه روسها سیم تلگراف یا تلفن را در صفحات همدان قطع نمودند، فوراً به او اطلاع دهد، امیرحشمت جواب داد اطلاعات می‌کنم تمام مطالب را به اطلاع نواب والا خواهیم رساند...» (سپهر، ص ۲۴۸).

و

«... وکلائی که بجای کمیته دفاع ملی قم مأمور اداره مهاجرت شدند، امروز نتیجه عملیات خود را برای اطلاع پرنس رويس وزیر مختار آلمان فرستادند...» (سپهر، ص ۲۴۹).

و نیز در همان روز چهارشنبه ۲۴ نوامبر (۱۶ محرم)

«شاهزاده معتمدالدوله حکمران قم بدیدن پرنس رويس آمده، تلگرافات رئیس‌الوزراء را ارائه داد. پرنس رويس گفت مادام که قشون روس به قزوین معاودت نکرده، صحبت رفتن به طهران را نباید مطرح مذاکرات قرار داد.» (سپهر، ص ۲۵۰).

\* \* \*

پرنس رويس روز دوشنبه ۲۷ نوامبر به همراهی چند نفر دیگر از اعضای سفارت آلمان از قم به سلطان آباد اراک عزیمت نموده و اداره مهاجرین را در قم کفالتاً به عهده مرحوم مورخ‌الدوله سپهر واگذار نمود (سپهر، ص ۲۵۳). وزیر مختار ساده‌اندیش آلمان گوئی هنوز نیز پی نبرده بود چه فریبی از دولتمردان وطن‌پرست ایرانی خورده بود. دولتمردان و رجال وطن‌پرستی که در طول سالیان حفظ استقلال ایران و منافع مملکت خود را در حد امکان علیرغم بی‌لیاقتی گروه کثیری از همکارانشان با شعبده‌بازی و راه رفتن روی بند سیاست در ارتفاع هزاران متری بین سیاستهای رقیب استعماری آموخته بودند. وزیر مختار نجیب زاده آلمانی نامه‌ای توسط مورخ‌الدوله برای مستوفی‌الممالک ارسال داشت تا کار عقد معاهده اتحاد نظامی ایران با آلمان را به سرانجام برساند! مورخ‌الدوله علیرغم نظر مشورتی مستشارالدوله که ابلاغ آن نامه به مستوفی‌الممالک را بی‌فایده می‌دانست، نامه و پیغام‌های شفاهی وزیر مختار را به رئیس‌الوزراء تسلیم نمود و مستوفی با وجود آنکه تلویحاً به مورخ‌الدوله خاطر نشان ساخت که قضیه منتفی است، به او پیشنهاد کرد تا با شاه ملاقات کرده و موضوع را با شاه نیز در میان گذارد؛ کاری که با جو حاکم بر دربار، مورخ‌الدوله قادر به انجام آن نگرددید (سپهر، ص ۲۶۸) و احتمالاً مستوفی‌الممالک با علم به غیرعملی بودن آن برای آنکه فرستاده سفارت آلمان خود در نهایت وضوح تغییر قاطع اوضاع و شرایط پایتخت را به رأی‌العین ببیند، نیز احتمالاً با این نیت که این تغییر اوضاع و شرایط را به گردن عوامل مؤثر دربار و نه دولت و شخص رئیس‌الوزراء بیندازد، وی را به ملاقات با شاه تشویق نموده بود.

اینک حتی برلین نیز متوجه فریب بزرگی که وزیر مختارش در تهران خورده بود شده بود، اما به نظر نمی‌رسد که خود نواب اشرف والا پرنس رويس با آن ذهن ساده‌اندیش و دیپلماسی ساده‌لوحانه‌اش پی به واقعیت برده بود. در تاریخ ۱۸ دسامبر ۱۹۱۵ پرنس رويس در کرمانشاه تلگراف زیر را از وزارت خارجه آلمان دریافت کرد: «نظر به کسالت نواب اشرف والا به شما مرخصی داده می‌شود که فوراً به موقع اجرا گذارید و کارها را به مسیو واسل که در راه است واگذار

نمائیده. «... پرنس رویس گفت: من ابداً کسانتی ندارم و تقاضای مرخصی هم نکرده بودم!» (سپهر، ص ۲۷۵).

چهل روز پس از آغاز مهاجرت در شانزدهم صفر ۱۳۴ (۲۵ دسامبر ۱۹۱۵) مرحوم مستوفی استعفای خود را تقدیم احمد شاه نموده و شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما که به طرفداری از سیاست انگلیس معروف بود به رئیس‌الوزرائی منصوب گردید. بدین ترتیب عمر یکی از جنجالی‌ترین کابینه‌های پس از مشروطیت که در یکی از حساس‌ترین و تاریک‌ترین مقاطع تاریخ اخیر این مملکت زمام امور را بر عهده داشت، پس از چهار ماه و چند روز به پایان رسید و تنهامهارت دیپلماتیک و نیز از خود گذشتگی یکی از پاک‌ترین و وطن‌دوست‌ترین رجال این مملکت مرحوم مستوفی‌الممالک بود که توانست در آن روزگار سیاه علیرغم های و هوی وطن‌دوستان جاهل و خودپرستان، اگر نه خائن، که غافل، اساس موجودیت، تمامیت ارضی و استقلال مملکت را حفظ نماید. خداوند روانش را همیشه شاد دارد.

اینک با نهایت سعی در رعایت اختصار، دو مسئله را مورد بررسی قرار می‌دهیم: اول تحلیل دلایل استیباط شخصی اینجانب مبنی بر اینکه تمامی این امر، یعنی جریان مهاجرت، نقشه‌ای بود که مرحوم مستوفی با همکاری احتمالی وزرای مختار روس و انگلیس و در اختفای کامل برای بیرون راندن سفارت آلمان و طرفدارانش از پایتخت و تعطیل عملی مجلس سوم بدون انحلال رسمی آن کشیده بود؛ و دوم آثار و نتایج انجام این نقشه برای دولتهای سه طراح احتمالی آن (مرحوم مستوفی رئیس‌الوزراء ایران و دو وزیر مختار روس و انگلیس نمایندگان دول متبوع خود).

همان‌گونه که اشاره شد با افتتاح مجلس سوم و فعالیتهای تبلیغاتی وسیع سفارت آلمان در تهران بخصوص کاردار باهوش و فعال و ورزیده آن فن‌کار درف و بهره‌برداری زیرکانه مأمورین آلمانی از احساسات ضد روسی و انگلیسی در میان عموم مردم و آزادبخواهان ایران و نیز سوءاستفاده زیرکانه آنها از احساسات مذهبی و معتقدات دینی توده ایرانیان، سفارت آلمان از نفوذی روز افزون در جامعه و در نهادهای مؤثر سیاستگذاری ایران به ویژه در مجلس شورای ملی و نیز در مطبوعات برخوردار گردید. این نفوذ پس از ورود وزیرمختار آلمان و به همراه آوردن مقادیر معتابهی طلا و اسلحه و پخش آنها در میان بعضی از رجال و نمایندگان مجلس، مطبوعات، ژاندارمری و ایلات و عشایر مناطق غرب و جنوب به حد بی‌سابقه‌ای رسید، به گونه‌ای که رهبران فراکسیون دموکرات در مجلس در مورد جزئی‌ترین امور با سفارت آلمان مشورت نموده و خط مشی خود را درباره تمام مسایل مملکتی با نظر و به صوابدید پرنس رویس و دیگر مسئولین سفارت از جمله فن‌کار درف که با وزیرمختار اختلاف عقیده و اختلاف سلیقه داشت (و بخاطر همین اختلاف چندی پس از ورود پرنس رویس به تهران به عنوان قنصل آلمان به اصفهان رفت) معین می‌نمودند.

این امر همانطور که مشروحاً متذکر گردیدیم، به از کار افتادن چرخ مملکت و نیز همراه با فعالیت‌های گسترده و دخالت‌های بی‌پروای سایر مأموران آلمانی در ایالات و ولایات مختلف مملکت در امور داخلی کشور به خشم سفارتین روس و انگلیس و به نقض صریح حاکمیت ایران در تمام نقاط مملکت از سوی آلمانی‌ها، روسها، انگلیسی‌ها، و عثمانی‌ها منجر گردید. هیچ کابینه‌ای فرصت انجام کاری نیافته و دولتها چند روزی پس از تشکیل با کارشکنی‌های جناح مخالف روبرو شده و مجبور به کناره‌گیری و استعفا می‌شدند. خزانه خالی مملکت که با تهدات قبلی و تحمیل شرایط وامهای قبل از سوی روسیه و انگلستان نمی‌توانست از کشور خارجی دیگری وام بگیرد، و تلاشهای رجالی چون مرحوم یحیی دولت‌آبادی برای انجام یک استقراض ملی نیز به احتمال فراوان به علت کارشکنی‌ها و دسیسه‌های سفارت‌های روس و انگلیس از یک سو و سفارت آلمان از سویی دیگر با شکست مواجه

گردید (حیات یحیی، ج ۳، ص ۲۷۲). مزید بر در ماندگی دولت مرکزی ایران و حکام ولایات گردیده، از یک طرف با توافق روس و انگلیس با پرداخت اقساط موراتوریوم، وابستگی دولت به روسیه و انگلستان برای در گردش نگاه داشتن چرخ مملکت به صورت تقریباً مطلق درآمد و از دیگر سو زمینه مناسبی برای «خرید» نه فقط رجال نمایندگان مجلس مطبوعات و حکام ولایات، به صورت منفرد و شخصی، بلکه سازمانها و نهادهای دولتی چون ژاندارمری را توسط سفارت آلمان که با دست و دلبازی سر صندوق‌های طلا را گشوده بود فراهم ساخت. فراکسیون دموکرات‌ها و مؤلفین آنها در مجلس که اکثریت پریه‌هویی را تشکیل می‌دادند و مطبوعات از کلیه اقدامات آلمانی‌ها حتی در آنجا که به نقض حاکمیت دولت در خاک مملکت منجر می‌شد و حتی بیشتر بخاطر خوشبختی سفارت آلمان از تجاوز عساکر عثمانی به خاک ایران پشتیبانی بی‌چون و چرا نموده و در یک مورد چنانکه دیدیم با عضویت فرمانفرما در کابینه عین‌الدوله به علت نقشی که تصور می‌رفت شاهزاده انگلوفیل در مقابله عساکر کرد ایرانی با سپاه عثمانی به سرداری حسین رفوف بیک داشت به مخالفت جدی برخاستند، و کشور را با بحرانی سیاسی مواجه نمودند که در نتیجه آن مملکت قریب به یک ماه و نیم فاقد دولت بود. از سوی دیگر سفارت آلمان با توجه به پیروزی‌های چشمگیری که در آن ایام ارتش‌های آلمانی در جبهه‌های جنگ در اروپا حاصل کرده بودند و با نگاه به دست برتری که در ایران کسب نموده بود، دولت ایران را برای عقد معاهده‌ای که پای ایران را به مخاصمات نظامی دولت اروپایی می‌کشاید تحت فشار قرار داده بود.

مجموع این مسائل روس و انگلیس را در ایران که آن را تأییدین هنگام حوزه نفوذ اختصاصی خود می‌دانستند در تنگنا قرار داده و به تهدید مکرر تصرف و اشغال تهران توسط قوای نظامی روسیه واداشت. از سویی دیگر مرحوم مستوفی در نخستین کابینه خود پس از تاجگذاری احمدشاه موفق شد موافقت دولتمن روسیه و انگلستان را که عواید شیلات و گمرک‌های شمال و جنوب را بابت بهره وام‌های قبلی برداشت می‌نمودند، با پرداخت ماهانه عواید آن منابع به دولت ایران تا پایان جنگ تحصیل کند. مرحوم مستوفی در کابینه بعدی خود موفق شد که سفارتین روس و انگلیس را با بازپرداخت وجوهی که از منابع یاد شده در بالا از ابتدای جنگ برداشت نموده بودند، نیز به صورت اقساط ماهیانه موافق و متعهد سازد. به این ترتیب، با توجه به خزانه خالی مملکت همانگونه که قبلاً متذکر شدیم اقساط استمهال، یا موراتوریوم به صورت تنها منبع درآمد منظم و قابل نگاه دولت ایران که در آن هنگام برای مخارج بومی‌اش در مانده بود درآمد؛ اما سفارتین روس و انگلیس که از نفوذ سفارت آلمان و کارشکنی‌های عمال و هوادارانش در تهران به جان آمده بودند با پرداخت نخستین قسط موراتوریوم ادامه پرداختها را مشروط به جلوگیری دولت از تحریکات و فعالیت‌های آلمانیها، حداقل در تهران نمودند.

در چنین اوضاع و احوالی همه رجال وطن دوست و آینده نگر ایرانی از مشیرالدوله آزاده و آزادیخواه تا عین‌الدوله مستبد و مرتجع بدین نتیجه رسیده بودند که راه نجات مملکت انحلال مجلس و محدود ساختن جراید است (سپهر، صص ۲۲۱ و ۱۸۹)، و یا حداقل بدون انجام این دو کار - انحلال مجلس و تحدید جراید - نمی‌توان امیدی به حفظ تمامیت ارضی و موجودیت مملکت داشت. در آن شرایط بحرانی و تب‌آلود، انحلال مجلس قدمی نبود که هیچ یک از شخصیت‌های سیاسی وقت توانایی انجام آن را داشته باشند. تنها یک نفر، و فقط همان یک نفر در تمامی مملکت بود که در آن زمان به خاطر حسن شهرت و شناخت عموم طبقات جامعه و تمام دستجات سیاسی، از عدم طمع و عدم غرض ورزی او و ایمان و اعتقاد به وطن دوستی او و ایمانش به اصول و مبانی مشروطیت و پارلمانتریزم در ایران و نیز قدرت شخصیتش از چنان مقبولیت عام و قدرت سیاسی و اجتماعی



برخوردار بود که می‌توانست از عهده انحلال مجلس برآید و آن شخص مستوفی‌الممالک بود. حتی مشیرالدوله نیز با همه حسن شهرت و مقبولیت عامش به نظر نمی‌رسید که در آن زمان از چنان قدرتی برخوردار می‌بود. اما تضاد بغرنج موقعیت سیاسی ایران در آن ایام نیز از همین مسئله مایه می‌گرفت: مقبولیت عام و قدرت سیاسی و اجتماعی مستوفی از ایمان او به مشروطیت و مبانی حکومت پارلمانی ناشی می‌شد. مستوفی هرگز راضی به انحلال مجلس و «تعطیل مشروطیت» حتی به عنوان حفظ مصالح عالی مملکت نیز نمی‌شد. عموماً این حالت مرحوم مستوفی و حالتی مشابه در مرحوم مشیرالدوله را به توجه بیش از حد آن رجال ملی و مشعل‌داران حکومت مشروطه به وجهه عمومی خودشان نسبت داده‌اند. مسلماً عامل توجه به وجهه عمومی را نمی‌توان نادیده گرفت، بخصوص پس از بدنامی که در نتیجه تعطیل مجلس دوم - که آن نیز بخاطر «حفظ مصالح عالی مملکت» انجام گرفت - دامنگیر ناصرالملک و صمصام‌السلطنه شده بود، رجال وجه‌المملک‌ای چون مستوفی‌الممالک و مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک نهایت سعی خود را می‌نمودند که چنان لگه‌ای بر دامان شهرشان ننشیند. اما به نظر من با شناختی که می‌توان در لابلای تاریخ حوادث آن عصر از رجال صحیح‌العقل و وطن‌دوستی چون سه رجل نامبرده بدست آورد، مهمتر و اساسی‌تر از مسئله وجاهت ملی، اعتقاد عمیق و راستین آنها به اصول مشروطیت بود.

اگر مستوفی‌الممالک در آن زمان که مسلماً و بدون شک مصالح مملکت و اصولاً حفظ موجودیت و استقلال مملکت، انحلال مجلس و تحدید جراید را ایجاب می‌نمود، تن بدین کار داده و مجلس یعنی اساسی‌ترین و مقدس‌ترین رکن حکومت مشروطه را منحل ساخته بود، آیا این امر خود در مشروطیت نوپا و هنوز قوام نیافته ایران سابقه‌ای آنهاست؟ توسط رجلی خوشنام و مورد تأیید عموم طبقات ملت برای زمامداران آینده ایجاد نمی‌نمود که هرگاه مجلس را سد راه خواسته‌ها و قدرت خود بینند، با استناد به آن سابقه و به عنوان «حفظ مصالح مملکت» اساسی‌ترین رکن مشروطیت را به تعطیل کشانده و مطبوعات رکن چهارم مشروطیت را سرکوب نمایند؟ به نظر من این ملاحظات بسی بیشتر از ترس از خلل به وجهه عمومی شخص خودش بود که مرحوم مستوفی را علی‌رغم درک ضرورت انحلال مجلس، از برداشتن این قدم مهم و حیاتی باز می‌داشت. البته باید به بازتاب بسیار نامساعد انجام چنین امر خطیری در محیط آن روز، با تسلطی که سفارت آلمان بر افکار عمومی پیدا نموده بود و مخالفت آن سفارت با انحلال مجلس و مشکلات، حتی اغتشاشاتی که این امر می‌توانست در تهران و در بقیه نقاط مملکت باعث گردد نیز اشاره کرد (سپهر، نقل قول از مشیرالدوله، یادداشت سه شنبه ۱۲ اکتبر، ص ۲۲۱).

مسئله بغرنج و مهم دیگری که مرحوم مستوفی با آن مواجه بود، و با نفوذ روزافزون و بی‌سابقه سفارت آلمان، مقابله با آن هر روز مشکل‌تر شده و دیگر به مرحله غیرممکن می‌رسید، فشار سفارت آلمان برای عقد معاهده اتحاد نظامی با دولت ایران بود. مرحوم مستوفی و معدودی دیگر رجال آگاه و روشن ضمیر آن عهد، عقد چنان پیمانی را در حالی که قوای نظامی مملکت به چیزی شمرده نمی‌شد، بخش عمده‌ای از شمال مملکت در اشغال قوای روس بود و قسمت عمده جنوب، حوزه نفوذ قدیمی و میدان عملیات انگلیس در برابر هرگونه اقدام نظامی آنها بیدفاع، برای ایران نه فقط مضراً، بلکه حتی خطرناک و مهلک می‌دانستند. همان‌گونه که در آن ایام معین‌الوزاره (مرحوم حسین علاء) به مورخ‌الدوله سپهر خاطر نشان ساخت، هدف آلمانی‌ها آن بود که «هر نوع شده ایران را با روس طرف کنند» (سپهر، ص ۲۱۵).

این امر با توجه به امکانات نظامی و عملی دولت ایران که صفر مطلق بود، معنای خودکشی و گذشتن از موجودیت مملکت را داشت، مخصوصاً با توجه به این نکته که اوضاع جبهه‌های جنگ نیز

علیرغم موفقیت‌های اولیه آلمان در آن تاریخ به گونه‌ای نبود که بتوان پیروزی قاطع آلمان را پیش‌بینی نمود. اما افکار عمومی و اکثریت مجلس تحت سلطه سفارت آلمان قرار داشتند و هرچند مذاکرات در مورد پیمان در اختفای کامل صورت می‌گرفت، اما مخالفت صریح و قاطع دولت با آن می‌توانست اولاً سفارت آلمان را به علنی ساختن موضوع و کشاندن آن به میان عامه مردم و به مجلس وسوسه کند که در آن صورت زمام امور کاملاً نه فقط از دست دولت مستوفی، که از دست هر دولتی خارج می‌شد و نیز روسیه و انگلستان را در موقعیتی قرار می‌داد که بجز نشان دادن عکس‌العمل فوری و قاطع و حاد چاره دیگری نمی‌داشتند. حتی در صورتی هم که سفارت آلمان از بیم عکس‌العمل روسها موضوع معاهده را علنی نمی‌نمود، می‌توانست به انحاء مختلف از طریق مجلس و مطبوعات حکومت ایران را به چنان بن‌بستی بکشاند که چاره‌ای جز تسلیم در برابر خود نبیند؛ و این دقیقاً همان موقعیتی بود که فشارهای فزاینده سفارت برای امضای پیمان، دولت را به تدریج با آن روبرو می‌ساخت.

از سوی دیگر مسئله روسها و انگلیسی‌ها مطرح بود که ایران را حوزه نفوذ اختصاصی خود و روسها شمال ایران را ملک طلق خود می‌پنداشتند. در شروع جنگ، آذربایجان و قسمتی از شمال خراسان در اشغال نظامی روسها بود. مساعی مستوفی‌الممالک که در شروع جنگ زمامدار دولت ایران بود و نیز دولتهای بعدی برای ترغیب روسها به عقب نشینی از خاک آذربایجان به نتیجه‌ای نرسید و تنها موفقیت مرحوم مستوفی در سال ۱۳۳۲، همانطور که قبلاً اشاره کردیم کسب موافقت روسها با عزل صمدخان شجاع‌الدوله مراغه‌ای از حکومت آذربایجان و فرستادن محمدحسن میرزا ولیعهد به حکومت آن ایالت بود. اما تحولات بعدی جنگ با عثمانی و ورود عساکر عثمانی به خاک ایران و فعالیت بیش از حد سفارت آلمان در تهران و ارسال مرتب اسلحه و مهمات از آلمان به ایران، موجب شد که قوای روس تا قزوین را در تصرف خود گرفته و از بندر انزلی به عنوان سرپلی برای ارسال مرتب سرباز و اسلحه به ایران استفاده کنند. حضور این قوا در قزوین و احتمال اشغال تهران توسط آنها، تنها تهدیدی بود که تا اندازه‌ای چشم وزیرمختار آلمان را می‌ترسانید و به عنوان ترمزی آنهم گهگاه در مقابل فعالیت‌های بی‌پروای سفارت آلمان عمل می‌نمود. مخصوصاً چنین به نظر می‌رسد شخص پرنس رويس وزیرمختار آلمان شدیداً از امکان عکس‌العمل روسها و اشغال تهران توسط آنها واهمه داشت و به احتمال قوی یکی از علل اختلاف فن کارڈرف دیپلمات ورزیده و شجاع آلمانی با وزیرمختار نیز همین مسئله بوده است.

بی‌شک با آشنائی با همین روحیه وزیرمختار نجیب‌زاده آلمانی بود که در موارد متعدد هرآنگاه که فعالیت‌های سفارت آلمان، متفقین را در تنگنا قرار می‌داد، شایعه حرکت قوای روس به سوی تهران در شهر می‌پیچید. به دو مورد خاص از اعمال این فشار بر سفارت آلمان و وزیرمختار آن کشور می‌توان اشاره نمود: مورد اول در جریان بحران کابینه عین‌الدوله بود که دموکرات‌ها به اشاره سفارت آلمان به شدت با عضویت فرمانفرما در کابینه مخالفت ورزیده و عین‌الدوله نیز با سرسختی و یکدندگی می‌گفت: «یا فرمانفرما می‌ماند، یا همه می‌رویم!» در چنین حوالی روز جمعه ۲ ژوئیه ۱۹۱۵ مرحوم سپهر از طرف پرنس رويس به ملاقات سران دموکرات، شاهزاده سلیمان میرزا و آقاسید جلیل اردبیلی رفته و از طرف وزیرمختار از آنها می‌خواهد که بیش از آن با کابینه مخالفت نشود، زیرا می‌ترسد در صورت حدوث بحران، روسها اصرار به آوردن کابینه بدتری نمایند، و شاید قشون روس بطرف تهران حرکت نماید...» (سپهر، ص ۱۸۲).

روز یکشنبه ۴ ژوئیه یعنی پس فردای ابلاغ پیام وزیرمختار به سران دموکرات، فن کارڈرف دیپلمات فعال و ورزیده آلمانی که شدیداً با وزیرمختار اختلاف عقیده داشت با آقاسید جلیل اردبیلی و امیرحشمت نیساری (ابوالحسن قراچه‌داغی) از رهبران دموکرات‌ها ملاقات نموده، هرچند مرحوم

سپهر در مورد موضوع گفتگوی آنها به این اشاره بسنده می‌کند که «راجع به بحران دولت مذاکره کردند» (سپهر، ص ۱۸۳). اما از ادامه مخالفت دموکراتها با کابینه عین‌الدوله می‌توان حدس زد که فن کاردرف در آن ملاقات رشته‌های وزیر مختار محتاط را پنهان نموده بود. مورد دیگر از واهمه و احتیاط شدید پرنس رویس، سفارت آلمان و دموکرات‌ها از روسها در مورد تشکیل کابینه مستوفی در اوت ۱۹۱۵ - شوال ۳۳ مشاهده می‌گردد. روز پنجشنبه ۵ اوت (۲۳ رمضان) به دنبال اظهارات سازانوف وزیر خارجه روسیه در مجلس دومای آن کشور پیرامون نگرانی دولت تزاری از ادامه بحران کابینه در ایران، خبر حرکت یک هزار نفر از قشون روسیه از قزوین به سوی تهران در پایتخت شایع شد. پرنس رویس چنان از آن خبر متوحش می‌شود که تصمیم به انتقال فوری سفارت به اصفهان می‌گیرد. اما غروب روز بعد جمعه ۲۴ رمضان مستوفی‌الممالک که حدود ده روز قبل به ریاست هیات دولت منصوب شده، ولی هنوز کابینه خود را تشکیل نداده بود، موفق می‌گردد که با مذاکره با فن باخ نایب سفارت روس در تهران، سالداتهای روس را که گویا تا قریه کوندج در یک منزلی قزوین پیش آمده بودند به قزوین بازگرداند (سپهر، ص ۱۹۴).

ده روز بعد از این جریان روز سه‌شنبه ۱۷ اوت = پنجم شوال مستوفی کابینه خود را با شرکت رجالی چون محترم‌السلطنه و وثوق‌الدوله و نیز محمودلی خان سپهسالار تکابنی یکی از معروف‌ترین و مؤثرترین رجال طرفدار روسیه در ایران تشکیل می‌دهد و هرچند سپهسالار یک هفته‌ای در قبول این پست تعلل می‌ورزد، اما پس از قبول پست از طرف او، مجلس که دموکرات‌های طرفدار آلمان اکثریت پریهاوی آن را تشکیل می‌دادند و کابینه عین‌الدوله را بخاطر عضویت فرمانفرمای انگلوفیل در آن ساقط نموده بودند، بدون کوچکترین هیاهو و اعتراضی به عضویت سپهسالار و دیگر وزرای طرفدار متفقین به کابینه رای اعتماد می‌دهد. آیا این سکوت و رضای مجلس را نباید نتیجه ترس پرنس رویس از مانور روسها تصور کرد؟

به نظر می‌رسد که مرحوم مستوفی نیز از این وحشت سفارت آلمان - و یا حداقل شخص وزیر مختار - از روسها آگاهی داشته و همواره سعی در استفاده از آن در جهت کنترل فعالیت آلمانی‌ها در تهران داشته است. اما باید دید خطر اشغال تهران توسط قوای روسیه تا چه اندازه واقعی بود. بعد از قرارداد ۱۹۰۷، روسها خود را مالک شمال ایران تصور کرده و سعی در اعمال حاکمیت خود حداقل در مناطق شمالی ایران می‌نمودند. هرچند تهران در قرارداد ۱۹۰۷ جزو منطقه نفوذ روسیه بشمار می‌رفت، اما وضعیت و موقع تهران با آذربایجان متفاوت بود. اگر انگلیسی‌ها تجاوز روسها از مفاد عهدنامه ۱۹۰۷ را که به طرفین تنها حق اعمال نفوذ اقتصادی و گرفتن امتیازات در مناطق نفوذ مربوطه را می‌داد، در آذربایجان یا در شمال خراسان تحمل نموده و در برابر اشغال نظامی آن مناطق و دخالت علنی و رسمی در حکومت آن ایالات از سوی روسیه چشم برهم می‌گذاشتند، عقلانی به نظر نمی‌رسد که چنان امری را در پایتخت کشور نیز تحمل می‌نمودند، چه وقوع چنان امری به منزله محو رسمی استقلال دولت ایران و زوال رسمی و علنی موجودیت مملکت بود، حال آنکه اولاً طرفین در مقدمه معاهده استقلال و تمامیت ارضی ایران را تضمین نموده بودند؛ و ثانیاً حفظ استقلال و موجودیت ایران از نظر سیاست خود انگلستان در منطقه دارای اهمیت بوده و گذشته از آن افکار عمومی مردم بریتانیا فرو افتادن پایتخت ایران بدست روسها را به هیچ روی بر نمی‌تافت و در نتیجه هیچ دولتی در بریتانیا توانایی توافقی با چنان اقدامی از سوی روسها و یا ساکت نشستن در برابر آن را نداشت و نیز یکی از عواقب احتمالی چنین اقدامی توسط روسها می‌توانست قیامی عمومی در ایران بر علیه حضور روسیه باشد و انگلستان هرگز احتمال چنین خطری را در مرزهای هندوستان با توجه به سابقه دیرین روابط فرهنگی ایران با هندوستان نمی‌توانست بپذیرد. حتی اگر تصور کنیم که خود

روسها مالا نقشه‌ای برای تصرف تهران داشتند و حتی اگر تصور کنیم که توافق ۱۹۱۵ روسیه و انگلستان که در مارس ۱۹۱۵ چند ماهی قبل از جریان مهاجرت در ایران (نوامبر ۱۹۱۵) و در بحبوحه جنگ طی سلسله یادداشت‌هایی بین وزارت خارجه روسیه و وزارت خارجه انگلستان صورت گرفت، متضمن توافق انگلستان با اشغال منطقه نفوذ روسیه و الحاق آن به خاک امپراتوری تزاری پس از پایان جنگ بود (که به نظر من چنین نیست و آخرین مراسله سازانف در این مورد به کنت نکندورف سفیر کبیر آن کشور در لندن تنها خواستار تحصیل موافقت انگلستان با «آزادی عمل کامل» روسیه در منطقه نفوذش برای به اجرا گذاردن «هر نوع نظام مالی و اقتصادی» که دولت تزاری بخواهد، پس از پایان جنگ می‌باشد)، حتی در صورت صحت چنان فرضی باید توجه داشت که این خیال نقشه‌ای بوده است برای بعد از خاتمه جنگ در اروپا، کما اینکه تمام توافقات انجام شده بین دولتین روس و انگلیس در ۱۹۱۵ در مورد عثمانی و ایران نیز برای بعد از پایان یافتن جنگ بوده و این معنا در تمامی مکاتبات مربوط به آن توافق صریحاً از سوی طرفین علی‌الخصوص از سوی وزیر خارجه بریتانیا ذکر گردیده است. به هیچ عنوان نمی‌توان تصور کرد که در آن بحبوحه جنگ در اروپا و به هنگامی که هنوز دول محور دست بالا را در جبهه‌های جنگ داشتند، اولاً انگلیسیها رضایت می‌دادند که پایتخت ایران به تصرف قوای روسیه درآید و ثانیاً خود روسها چنین گاف عظیمی را مرتکب می‌شدند. چون گذشته از عدم موافقت انگلیس با چنان اقدامی، روسها حتی اگر تا بدان زمان بی به این واقعیت نبرده بودند، آنچه که پس از شروع جنگ جهانی در ایران اتفاق افتاد و عکس‌العمل شدید مردم و هواداری آنها از آلمان تنها بخاطر مخالفتشان با روسها به آنها فهماند که نه تنها محبوبیتی در بین اقشار ملت ایران ندارند، بلکه عموم مردم مترصد فرصت و موقعیتی برای مقابله با آنها می‌باشند و جز معدود رجالی که منافع شخصی خود را در اتحاد با روسها آنهم به دلیل حضور نظامیشان در بخشی از ایران می‌دیدند، آنچه که عموم ملت و حتی دولت ایران را مجبور به مدارا با سیاست توسعه طلبانه و استعماری روسیه در ایران می‌کرد ترس از توسعه دامنه حضور نظامی سالداتهای روسیه در مملکت، برانداختن حکومت و محو کامل و رسمی استقلال کشور بود.

در چنان موقعیتی که تمام مردم در سرتاسر مملکت تا بدان پایه علیه روسیه تحریک شده و تبلیغات سفارت آلمان و این گمان که آلمان حاضر و حتی مشتاق برای تسلیح و تجهیز قیامی عمومی بر علیه متفقین است، این آمادگی را در مردم به وجود آورده بود که دست به قیام مسلحانه عمومی بر علیه دو همسایه استعمارگر علی‌الخصوص روسهای متجاوز بزنند و از آنسو موفقیت‌های آلمان در جبهه‌های جنگ تجمع کامل قوا و تمرکز کامل حواس روسیه را در غرب ایجاب، بلکه ضروری و حیاتی ساخته بود، اشغال نظامی تهران در حکم جرعه‌ای بود که انبار باروت ایران را منفجر می‌ساخت. چنانکه گفتیم مدارا و تسلیم نه فقط حکومت که مردم ایران نیز در برابر دخالت‌های علنی روسیه در امور ایران و حتی جنایات روسها از بیم احتمال همین یک حرکت، یعنی تصرف پایتخت مملکت بود؛ وقتی چنان امری به وقوع می‌پیوست، دیگر دلیلی برای مدارا با روسیه و یا اجتناب از اتحاد نظامی با دول محور و گشودن جبهه جدیدی در مرزهای جنوبی روسیه برای ایران باقی نمی‌ماند، لذا قاعداً باید این امر برای روسها کاملاً واضح می‌بود که هرچه در دست داشتن اهرم قوی این تهدید برای آنها مؤثر و مشکل‌گشا بود، عملی ساختن تهدید می‌توانست مسئله آفرین و حتی خطرناک باشد. اما فعالیت‌های سفارت آلمان و جنگ روانی که در تمام ایران بخصوص در تهران با همکاری مجلس و مطبوعات بر علیه متفقین به ویژه روسها به راه انداخته بودند، به تدریج می‌رفت تا متفقین را در چنان تنگنا و تحت چنان فشار عصبی قرار دهد که امکان هرگونه مال‌اندیشی را از آنها و مخصوصاً از روسها سلب نماید؛ علی‌الخصوص چنین به نظر می‌رسد که انگلیسی‌ها هم با توجه به قرار داشتن تهران در

منطقه نفوذ روسها و حضور قوای نظامی روسیه در نزدیکی پایتخت (در قزوین)، مقابله عملی با اقدامات و تحریکات آلمانی‌ها در پایتخت را به گردن روسها انداخته بودند.

مسائل حاد دیگری نیز در برابر دولت مستوفی بود که مجموع آنها عملاً دولت و حکومت ایران را در چنان بن‌بستی قرار داده بود که راه نجاتی از آن برای مملکت متصور نبود. مهم‌ترین این مسائل چنانکه قبلاً نیز اشاره شد بن بست مالی دولت و سوءاستفاده‌ای بود که سفارت آلمان از این مسئله با کمک مالی به ژاندارمری و تأمین هزینه‌های آن و تحت سلطه درآوردن آن سازمان نظامی از آن طریق می‌کرد. روسها و انگلیسی‌ها نیز ادامه پرداخت اقساط موراتوریوم را چنانکه قبلاً اشاره کردیم منوط به شرطی کرده بودند - جلوگیری دولت از تحریکات و فعالیت‌های آلمانی‌ها حداقل در تهران - که در شرایط آن زمان غیرممکن می‌نمود. با این اوصاف تنها وقوع معجزه‌ای می‌توانست راهی برای نجات مملکت در برابر دولت مستوفی و یا هر دولت دیگری بگشاید.

تشکیل کابینه مستوفی با آن شکل نامتجانس خود معجزه‌ای بود که آن را نیز تنها مهارت سیاسی شخص مستوفی عملی ساخت. پس از یک ماه و نیم بحران کابینه، تشکیل دولتی که بتواند مورد قبول هر دو طرف، هم سفارتخانه‌های متفقین و هم سفارت آلمان هم اعتدالیون و هم دموکرات‌ها باشد به نظر غیر عملی می‌رسید. لذا، علیرغم توافق طرفین با صدارت مستوفی به نظر نمی‌رسید که او نیز موفق به تشکیل کابینه‌ای گردد، چه از یک طرف متفقین اصرار به عضویت افرادی چون سپهسالار تنکابنی و وثوق‌الدوله و علاءالسلطنه داشته و بدون شرکت آنها هر کابینه‌ای مورد مخالفت سفارتین قرار می‌گرفت و امکان تشکیل نمی‌یافت، و از طرف دیگر سرکردگان دموکرات حاضر به همکاری با رجالی چون سپهسالار و وثوق‌الدوله که به طرفداری از متفقین شهرت داشتند نمی‌شدند. دیدیم که چگونه با انتشار شایعه حرکت قوای روس به سوی تهران به بهانه ادامه بحران کابینه، سفارت آلمان و دموکرات‌ها با ترس از اشغال تهران توسط روسها در برابر عضویت رجال طرفدار متفقین در کابینه ساکت ماندند. حال ترفند جالب مرحوم مستوفی برای کشاندن مرحوم مستشارالدوله صادق و مرحوم حکیم‌الملک اعضای حزب دموکرات به کابینه خود را از قلم مرحوم مستشارالدوله بخوانیم. مستشارالدوله می‌نویسد:

«... تقریباً دو سه هفته بود که افواها شایع بود که تشکیل کابینه از طرف شاه به مستوفی‌الممالک تکلیف می‌شود. در یکی از آن روزها علی‌الصبح مرحوم حاج نظم‌السلطنه (حاج میرزا موسی خان حکیمی برادر آقای حکیم‌الملک) منزل بنده آمده تقاضا کردند که یک دقیقه بنده را سرپا ملاقات کنند. با رب‌دوشامبر به بیرونی شتافتم، اصرار کردم وارد اطاق شوند قبول نکرد، گفتند آمدم شما را ملاقات کنم، چنانکه برادرم را هم ملامت کرده‌ام که در چنین موقع مغتتم چرا تکلیف مستوفی را قبول نمی‌کنید و نمی‌خواهید وارد کابینه ایشان شوید؟ گفتم هرگز از طرف ایشان چنین دعوتی از بنده نشده است تا رد کنم یا قبول. با کمال تعجب گفتم: حکیم‌الملک هم همین قسم اظهار بی‌اطلاعی می‌کند؛ الان که موقع جلسه کمیته مرکزی دموکرات است می‌روم حضرات [را] که از این موضوع فوق‌العاده رنجیده خاطرند مسبوق کنم که از جانب آقای مستوفی‌الممالک دعوتی از شما نشده است. این را گفتم و با عجله رفت. مجدداً آمد و بنای داد و فریاد گذاشت که مستوفی‌الممالک در مقابل اعتراض سران دموکرات فرموده است من چکنم، حضرات دعوت مرا اجابت نمی‌کنند. بدیهی است جواب من جز بیان واقع نمی‌توانست باشد. باز ایشان را قانع کردم که دعوتی از بنده نشده است. باز آن مرحوم با تعجب و تحیر فوق‌العاده به جلسه کمیته شتافت که

رفقای خود را مسوق کند.

سه چهار روز بعد رقعهای از مرحوم مستوفی رسید که برای مذاکره مطلبی به چادر وزیر دربار به صرف نهار دعوت فرموده بودند.

وقتی که بنده وارد چادر وزیر دربار شدم آقایان فوق‌الذکر جز فرمانفرما، همه حاضر بودند. (فرمانفرما چند روز بعد به هیأت وزرا دعوت شدند. گویا تأخیر چند روز برای این بود که ابتدا از شدت عدم تجانس کاسته، شرکت ماها را جلب کرده باشند).<sup>۱</sup> مرحوم مستوفی‌الممالک از حضور شاه آمده، پس از ایراد مقدمه‌ای در اشکالات حاضر و غیره صورت تقسیم مشاغل را بین حاضران قرائت فرمودند. در وهله اول و بطور طبیعی مصمم شدم تکلیف ایشان را رد کنم، ولی متلفت شدم دو هفته است در سر این موضوع توسط حاج نظم‌السلطنه به کمیته مرکزی دموکرات گفته‌ام که مستوفی‌الممالک از من دعوت نکرده است تا قبول کنم، حال امر قبول نکنم فوراً دروغ دیگران را جلوه راست داده، گفته‌ها و اظهارات راست خود را عملاً و علناً تکذیب کرده‌ام. لهذا، به خلاف عقیده و سلیقه خود به شرکت در هیأت وزراء مجبور شدم و قبول کردم. (نقل شده در زندگانی مستوفی‌الممالک، تألیف حمید تیری، صص ۵۶-۲۵۵).

\* \* \*

با شروع به کار دولت مستوفی که دموکرات‌ها حداقل شخص رئیس‌الوزراء و تعدادی از وزراء را خودی و وابسته به خود می‌دانستند، از سویی دامنه عملیات و تحریکات آلمانی‌ها در سرتاسر مملکت گسترش یافته، در غرب همانطور که قبلاً گفتیم شونمان، کنسول آلمان کنسول‌های روس و انگلیس را محاصره کرده از حوزه مأموریت خود اخراج کرد، در اصفهان به دنبال ترور فن‌کاور روسی، مستر گراهام کنسول انگلیس مورد سوء قصد قرار گرفت و چند روز پس از آن نایب کنسول انگلیس در شیراز به قتل رسید، در تهران فشار سفارت آلمان برای به نتیجه رسانیدن مذاکرات مربوط به عقد معاهده نظامی با دولت ایران افزایش یافت و سفارت آلمان علناً اقدام به ورود اسلحه و مهمات به شهر تهران نمود؛ از سوی دیگر دولت - یعنی شخص رئیس‌الوزراء - برای رفع بحران مالی با سفارتین روس و انگلیس وارد مذاکره شده، سرانجام سفارت روسیه نیز با موراتوریوم موافقت کرد (شنبه ۱۶ اکتبر ۱۹۱۵)؛ اما همان طور که گفتیم شرطی برای پرداخت اقساط (ماهانه دویست هزار تومان) از طرف سفارت تزاری با موافقت سفارت انگلیس گذارده شد که در آن شرایط غیر ممکن می‌نمود. اما نکته دقیق و حائز اهمیت اینست که مستوفی این شرط را می‌پذیرد! شاید گفته شود که دولت راهی بجز پذیرش این شرط نداشت؛ اما اگر دولت با شخص مستوفی که تا آنجا که از خاطرات رجال و دست‌اندرکاران آن زمان برمی‌آید، قسمت عمده مذاکرات با سفارتین را به تنهایی انجام داد، حداقل طرحی یا امیدی برای اجابت این شرط - متوقف ساختن تحریکات و فعالیت‌های آلمانی‌ها حداقل در تهران - نداشت، چرا دست به چنین کار عبثی زده و توافقی را که می‌دانست به علت عدم امکان اجرای شرایطش از طرف دولت ایران عملی نیست، پذیرفت؟ البته باید توجه داشت که یکی از سیاست‌هایی که مرحوم مستوفی، در آن شرایط بحرانی و مغشوش سیاست ایران در آخرین سالهای سلطنت قاجاریه که کسی قادر نبود به درستی سیر حوادث حتی روز بعد را پیش‌بینی کند در آن مهارت تام یافته بود، سیاست «امرار وقت» بود و شاید در آن شرایط بحران شدید مالی که دولت برای پرداخت مخارج روزانه سازمان‌های دولتی در مانده بود، آنچه که رئیس دولت ایران بیش از هر مسئله دیگری به آن می‌اندیشید، دریافت قسط اول موراتوریوم بوده و مسائل بعدی را به آینده موکول نموده بود. اما با توجه به روحیه و شخصیت مستوفی‌الممالک - آنچه که در نوشته‌های تاریخ‌نویسان

معاصر از آن با عنوان «جنت مکانی» مرحوم مستوفی یاد می‌شود. وارد شدن در توافقی که امیدی به انجام شرایط آن از سوی دولت مستوفی نمی‌رفت، و گذشته از آن عدم رعایت شرط آن توافق در کمتر از یک ماه موجب شکست دولت وی به علت اشکالات حاد مالی می‌شد از مستوفی بعید می‌نماید. جالب توجه است که نه سفارت آلمان و بالطبع نه مجلس و به احتمال قوی نه فرد دیگری از وزرای کابینه از مفاد دقیق این شرط روسها برای پرداخت اقساط بعدی اطلاع نداشتند، و مرحوم مورخ الدوله سپهر در این باره فقط می‌نویسد: «... [روسها] ضمناً این حق را برای خود محفوظ داشتند که هروقت مقتضی بدانند قرارداد راجع به موراتوریوم را لغو نمایند». (سپهر، ص ۲۲۷). به نظر می‌رسد که این حداکثر اطلاع نه تنها سفارت آلمان، که مجلس و اعضاء کابینه یا حداقل اعضاء وابسته به دموکرات‌ها در کابینه چون مستشارالدوله از شرط روسها بوده است، چه در صورت اطلاع دموکرات‌های کابینه یا مجلس با روابطی که آنها با سفارت آلمان داشتند مسلماً سفارت آلمان را در جریان قرار می‌دادند.

همراه با توسعه دامنه فعالیت‌های سفارت آلمان و علی‌الخصوص پس از علنی شدن جریان مذاکرات سفارت آلمان با دولت ایران پیرامون معاهده نظامی، تهدیدات روسها و انگلیسی‌ها نیز شدت بیشتری یافته، اینک تهدیداتی بر علیه مقام سلطنت نیز به صورت تقویت شاهزاده ظل‌السلطان که در آن ایام در اروپا اقامت داشت و اعزام وی به سوی ایران از طریق روسیه به عمل آمد.

مرحوم مستوفی در این ایام در اندیشه راه حلی برای خروج دولت ایران از بن بست بود که عمدتاً به علت فعالیت‌های سفارت آلمان و پشتیبانی بی‌چون و چرا و پرهیاهوی مجلس و مطبوعات از آن فعالیتها در آن قرار گرفته بود. این راه حل تعطیلی مجلس بود. مستوفی که به مشکلات غامضی که این اقدام می‌توانست به وجود آورد، واقف بود، با پخش شایعه احتمال انحلال مجلس، در پی دریافت عکس‌العمل سفارت آلمان نسبت به این اقدام برآمد (مذاکرات مشیرالدوله با مورخ‌الدوله در ۱۲ اکتبر و مذاکرات مستشارالدوله با مورخ‌الدوله در ۱۷ اکتبر)، و وقتی که پرنس روئیس روز سه‌شنبه ۲۶ اکتبر طی ملاقاتی رسمی با مؤتمن‌الملک رئیس مجلس از او پیرامون شایعه احتمال انحلال مجلس توضیح می‌خواهد، مستوفی درمی‌یابد که این اقدام با ناخشنودی شدید آلمانی‌ها و در نتیجه با عکس‌العمل حاد دموکرات‌ها مواجه خواهد شد. گذشته از آن صرف تعطیل مجلس نمی‌توانست بخودی خود کمک چندانی به بهبود اوضاع بکند، چراکه سرچشمه همه مسائل سفارت آلمان در تهران بود که مجلس را آلت دست خود ساخته بود. انحلال مجلس ولو آنکه موجب اغتشاشی هم نمی‌شد، تنها کارشکنی قانونی در کارهای دولت را تقلیل می‌داد، اما سرچشمه تحریکات و عوامل و یادی آن در تهران باقی مانده، و اینبار، اگر مجلسی هم در کار نمی‌بود، احتمالاً تحریکات به پایگاه اصلی قدرت و نفوذ سفارت آلمان و هدف اولیه بمباردمان تبلیغاتی آلمانی‌ها، یعنی به کوچه و بازار کشانیده شده و اوضاع وخیم‌تر از گذشته می‌شد، شاید تا بدان حد که دولت مجبور می‌شد تصمیمات خود را به صورت انفعالی در برابر خواست مردم کوچه و بازار اتخاذ نماید. لذا تنها راه نجات خارج شدن سفارت آلمان از تهران تعطیل عملی مجلس و دور شدن نمایندگان دموکرات و طرفداران فعال سیاست آلمان از تهران بود.

مذاکرات مرحوم مستوفی با پرنس روئیس درباره تغییر پایتخت در اختفای کامل صورت گرفت. سفارت آلمان طبعاً تنها همراه با دولت ایران راضی به خروج از پایتخت می‌شد. دامی که به نظر می‌رسد مرحوم مستوفی در برابر سفارت آلمان گسترده، خوش آب و رنگ و اشتها برانگیز می‌نمود. نزدیکی مرحوم مستوفی با دموکرات‌ها شائبه احتمال هرگونه فریبی را برای وزیرمختار آلمان از بین می‌برد. سفارت آلمان که تاکنون شدیداً از احتمال اشغال تهران توسط قوای روسیه هراس داشت،

اینک با نقشه‌ای که رئیس‌الوزراء کشیده بود این تهدید روسها را نه فقط مهیب نمی‌دید، بلکه آن را مطلوب می‌یافت. دورنمایی که مرحوم مستوفی برای پرنس روئیس ترسیم نموده بود، یعنی مهاجرت دسته جمعی دربار و هیات دولت و مجلس ایران به همراهی سفارت آلمان و تحت محافظت ژاندارمری ایران به اصفهان، اشغال تهران خالی از نهادهای حکومت توسط روسها، قرار گرفتن در دست حکومت و دولت ایران در دستهای سفارت آلمان و بدنبال آن وارد شدن ایران به جرگه دول محور، و به جنگ در کنار آلمان و علیه روسها در جبهه‌ای عریض در جنوب امپراتوری تزاری و علیه انگلیس در کنار مرزهای هند و قیام یک پارچه تمام ملت ایران بر علیه متفقین، کوتاه شدن دست انگلیس از کناره‌های خلیج فارس و یا حداقل درگیر شدن جدی قوای نظامی هندوستان در آن حدود و گسترش قیام ملت ایران علیه متفقین به داخل هندوستان، تمامی این دورنما منظره‌ای بود که نه فقط پرنس روئیس ساده‌اندیش که هر دیپلمات آلمانی در آن ایام در برابر جذبه آن تاب مقاومت نیاورده و اشکالات عملی شدن آن را به هیچ می‌گرفت.

به موازات مذاکره با پرنس روئیس، مرحوم مستوفی که مورد اعتماد دموکرات‌ها بوده و دموکرات‌ها وی را وابسته به خود می‌دانستند، مذاکرات مشابهی با سران دموکرات به عمل آورده و ظاهراً همان نقشه و همان دورنما را در برابر آنان نیز گسترده. اما ظاهراً بعضی از رجال و کلاهی دموکرات که بیشتر مورد اعتماد رئیس‌الوزراء بودند تا اندازه‌ای هرچند محدود و مبهم در جریان نقشه مرحوم مستوفی قرار گرفتند. مرحوم وحیدالملک شیبانی از رهبران دموکرات در مجلس که طبق برنامه دموکرات‌ها و دستور مرحوم مستوفی روز دوم محرم به همراه عده‌ای دیگر از سران دموکرات به منظور ایجاد تشکیلات و مقدماتی در قم از تهران حرکت کرده بود، در خاطرات خود از جریان مهاجرت نقل می‌کند:

«... روز چهارم محرم [سه روز قبل از عزیمت سفارت آلمان از تهران و برنامه عزیمت شاه و هیات دولت | سلیمان میرزا و میرزا سلیمان خان میکده در منظر به ما رسیدند، ۵ نفر ژاندارم با خود داشتند، و گفتند عزیمت ما با تصویب شاه و مستوفی‌الممالک بوده و مجاز هستیم اقدام به اعمال انقلابی و مخالفت صوری با حکومت تهران بنمائیم... (سپهر، صص ۷۸-۷۷).»

سرانجام صبح رو هفتم محرم، پس از آنکه در تمام شهر تهران شایع شد که شاه و دربار و هیات دولت در آن روز تهران را ترک می‌کنند، اعضای سفارت آلمان، بقیه سران و نمایندگان دموکرات در مجلس، عده زیادی از نمایندگان فراکسیون‌های احزاب دیگر در مجلس، ژاندارمری و نیز جمع کثیری از ساکنین پایتخت پس از مشاهده مقدمات حرکت شاه و کالسکه سلطنتی آماده برای حرکت در برابر کاخ سلطنتی تهران را ترک گفتند. بعد از خروج همه مشکل آفرینان از پایتخت، و خالی شدن شهر از تمامی عناصر و شخصیت‌های مخالف متفقین، مارلینگ وزیرمختار انگلیس و فن اتر وزیر مختار روسیه به دربار رفته و با وساطت رجال معمر دربار چون سپهسالار و صمصام‌السلطنه و عین‌الدوله و فرمانفرما به نزد شاه باریافته، پس از آنکه تضمین می‌کنند که سپاه روس وارد تهران نخواهد شد، شاه و در نتیجه هیات دولت نیز از عزیمت از تهران منصرف می‌گردند. کیش و مات!

به این ترتیب دولت مستوفی موفق شد تمامی عوامل بازدارنده چرخ دولت از گردش را از پایتخت دور کند. مجلس سوم در این تاریخ عملاً تعطیل گردید؛ تمامی مطبوعات مخالف متفقین با خارج شدن مدیران آنها از تهران تعطیل شدند و تنها جراید رعد به مدیریت سید ضیاءالدین طباطبائی و عصر جدید به مدیریت متین‌السلطنه ثقفی که از اول موضعی طرفدار متفقین اتخاذ نموده بودند به انتشار ادامه دادند؛ قسط مورآتوریوم که پرداختش بنابر شرحی که قبلاً بدان اشاره شد متوقف گردیده



بود پرداخت گردید. (۲۰ نوامبر)؛ و دولت روسیه تضمین نمود قوای خود را وارد تهران نکند. در یک کلام اساس استقلال و موجودیت ایران از خطر رهایی یافت. اما علاوه بر آن دستاورد عمده و اصلی، دستاوردهای جنبی دیگری نیز از این حرکت عاید مملکت شد. با مهاجرت گروهی از رجال ایرانی مخالف متفقین از تهران و با تشکیلات و سازمانی که این عده با پول و طلای آلمانی‌ها (به هر مقدار که می‌توانستند از آلمانی‌ها تحصیل کنند) و تحت تعلیم مستشاران آلمانی به وجود آوردند، هسته و تشکیلات اولیه یک سازمان کارآمد مقاومت مسلحانه در برابر متفقین ایجاد شد که برای دولت و مملکت فواید چندی در برداشت: اولاً وجود این سازمان هرچند که در خارج از پایتخت و به ظاهر در خط مخالف دولت مرکزی در تهران باز هم تا حدود زیادی توازن قوای طرفین را در مملکت حفظ می‌نمود، ثانیاً وجود این سازمان کارآمد اهرمی بود که هرگاه فشار متفقین به ویژه روسها به دولت مرکزی از حد معقول و قابل پذیرشی تجاوز نماید، امکان عملی ساختن نقشه مهاجرت و تغییر پایتخت و پیوستن شاه و حکومت مرکزی به حکومت، مهاجرین را به رخ متفقین کشانده و آنها را وادار به انعطاف سازد؛ ثالثاً هرگاه در طول جنگ متفقین با اعمال فشار بر دولت مرکزی، موفق به کسب امتیازاتی می‌شدند که دولت آن را به صلاح مملکت نمی‌دید و یا احتمال مهم دیگر، هرگاه آلمان در جنگ پیروز می‌شد حکومت ایران می‌توانست با ادعای اینکه حکومت و دولت تهران تحت فشار نظامی متفقین بوده و حکومت ملی همان حکومت مهاجرین بوده است، در پایان جنگ و شروع رقابت مجدد روس و انگلیس از به رسمیت شناختن امتیازات داده شده در طول جنگ امتناع نموده و در صورت پیروزی آلمان و متحدینش ادعای سهمی از دستاوردهای پیروزی را بنماید. با این تمهید اینکه ایران دارای دو دولت بود که هر یک از آنها با یکی از طرفین مختصمه نزدیک بوده و هر یک از طرفین که سرانجام پیروز می‌شد یکی از دولتهای موجود در ایران، دولت مرکزی در تهران یا دولت مهاجر، می‌توانست ادعای شرکت در دستاوردهای پیروزی را نموده و یا حداقل مملکت را از انتقام جویی فاتحین جنگ حفظ نماید. گذشته از این دوراندیشی‌ها با وضع مالی اسفبار دولت، اینکه با وجود دو دولتی که هر کدام از یکی از طرفین کمک مالی دریافت می‌نمود و قسمت‌هایی از مملکت را اداره می‌کرد، تا حد زیادی از فشار مخارج بر خزانه خالی دولت مرکزی کاسته می‌شد.

اما روس و انگلیس پس از پانزدهم نوامبر ۱۹۱۵ = هفتم محرم ۲۴ و بیرون راندن رقیب مزاحم از تهران، آرامش خاطر خود را در مورد احتمال ورود ایران به جرگه دول محور بازیافته، خطر اجبار به اشغال تهران را منتفی دیدند. با قطع مذاکرات پیرامون معاهده نظامی ایران و آلمان و منتفی شدن احتمال عقد پیمان مورد مذاکره، اصرار دو دولت متفق برای پیشدستی در عقد پیمان نظامی با ایران منتفی شده، و هرچند امضای پیمان با متفقین به مراحل نهایی خود نزدیک شده بود (سپهر، ص ۲۶۶، نامه مستشارالدوله به میرزا محمد صادق طباطبایی) سفرای متفقین با مشاهده اکراه دولتمردان ایران برای امضای آن، آن را بدست فراموشی سپردند. در واقع با رفع خطر احتمال عقد پیمان نظامی ایران با آلمان امضای پیمان نظامی با ایران سود چندانی برای متفقین نمی‌توانست داشته باشد، چرا که ایران از قدرت نظامی برخوردار نبود تا بتواند تأثیری در جبهه‌های جنگ بگذارد و تنها نیروی نظامی بالنسبه مشکل و کارآمد ایران، یعنی ژاندارمری نیز به مهاجرین پیوسته بود؛ و اگر فایده نظامی پیوستن رسمی ایران به مختصصات کشاندن بخشی از نیروی نظامی عثمانی از جبهه‌های غرب به شرق می‌توانست، این منظور با حصری قسمتی از قوای نظامی روسیه در ایران و در مرزهای شرقی عثمانی انجام یافته بود، و برای روسیه با نقشه‌ها و خیالاتی که برای بعد از خاتمه یافتن جنگ در ایران و نیز در عثمانی داشت، حضور و باقی ماندن سربازانش در آن منطقه بسی بیشتر از جایگزین ساختن آنها با قوای ضعیف ایران و استفاده از آنها در جبهه‌های غرب ارزش داشت. لذا از هر نظر بی‌طرفی رسمی

متماثل به متفقین دولت ایران در جنگ به صرفه روس و انگلیس بود، زیرا اولاً در جریان مذاکرات معاهده نظامی متفقین با ایران که هم زمان با مذاکرات مشابه ایران با آلمان صورت گرفته بود، متفقین که با رقیب خطرناکی روبرو بودند و اتحاد نظامی ایران با آلمان می توانست متضمن خطرات فراوانی برای آنها باشد، امتیازات زیادی به ایران پیشنهاد نموده بودند (منجمله بعضی امتیازات ارضی در شرق و شمال ایران) که با منتفی شدن معاهده نظامی، موضوع اعطای این امتیازات نیز خود بخود منتفی گردید؛ ثانیاً در صورت پایان یافتن جنگ به سود دول محور، حفظ بی طرفی رسمی دولت ایران ولو بیطرفی متمایل به متفقین می توانست ایران را که از نظر روس و انگلیس اهمیت استراتژیک فراوان داشته، از خطر تجزیه به سود دول محور نجات بخشد؛ و ثالثاً در صورت پیروزی متفقین در جنگ ایرانی که رسماً وارد جنگ، نشده و به اصرار خودش بی طرفی رسمیش محفوظ مانده بود - هرچند که عملاً تمام خاکش صحنه جنگ و زد و خورد طرفین متخاصم بود - نمی توانست نسبت به غنائم جنگ ادعایی کرده و سهمی ببرد و یا حداقل امتیازی کسب کند (انگلیسی ها مخصوصاً در صورت وقوع چنان امری یعنی شرکت رسمی و فعال ایران در جنگ و لاجرم شرکتش در مذاکرات صلح در صورت پیروزی متفقین از ادعای ایران بر شهرهای مذهبی عراق - عتبات عالیات - واهمه داشتند و روسها از ادعای ایران بر مناطق همجوار آذربایجان و کردستان ایران در خاک عثمانی) و این دقیقاً همان ماجرای تلخی بود که اتفاق افتاد، و پس از پایان جنگ تمام مساعی ایران برای پذیرفته شدن و یا حداقل استماع دعوایش در کنفرانس ورسای با بی اعتنائی انگلیس مواجه شده و بی نتیجه ماند.

در این میان انگلستان منافع بسیار عمده ای داشت که جریان مهاجرت و تشکیل دولت مهاجرین به حفظ آن منافع کمک عمده ای نمود. در سالهای قبل از شروع جنگ دریا سالار فیشر طرحی برای تبدیل سوخت ناوگان نیروی دریایی سلطنتی از زغال سنگ به نفت ارائه داد. وینستون چرچیل که از حامیان اولیه این طرح بود، وقتی در ۱۹۱۱ به وزارت درباری رسید و با جدیت و پشتکاری که از خصایص بارز وی بود، برای به تصویب رسانیدن طرح فیشر شروع به فعالیت نمود. سرانجام علیرغم مخالفت های بسیار با این طرح که عمده آن مخالفتها انگیزه اقتصادی داشته و از جانب صاحبان با نفوذ و حامیان قدرتمند صنعت زغال سنگ در انگلستان اعمال و تقویت می شد، با اصرار و پشتکار فیشر و چرچیل طرح مذکور به تصویب رسید. در ماه آوریل ۱۹۱۴ چرچیل وزیر وقت درباری هیاتی را برای بررسی ذخایر و امکانات بهره برداری از میدانهای نفتی ایران به این کشور فرستاد (دریاسالار سلید رئیس این هیأت و سرجان کدمن مشاور امور نفتی وزارت مستعمرات و استاد دانشگاه بیرمنگهام در آن زمان و عضو این هیأت، هر دو بعداً از مدیران شرکت نفت ایران و انگلیس شدند؛ کدمن مدتها ریاست هیأت مدیره شرکت را عهده دار گردید و در مذاکرات تجدید نظر در قرارداد در ۱۹۳۳ با دولت ایران و با شخص رضاشاه، کدمن ریاست هیأت شرکت را برعهده داشت). در ماه مه آن سال، سه ماه قبل از شروع جنگ در اروپا به موجب طرح وزارت درباری، دولت انگلستان دو میلیون سهم از سه میلیون سهام عادی و هزار سهم از یک میلیون سهام مرجع (Preferential Shares) شرکت نفت ایران و انگلیس را خریداری نمود و بدنبال آن در اواخر ژوئیه همان سال، چند روزی قبل از شروع مخاصمات در اروپا، طی قراردادی که بین دولت بریتانیا و شرکت منعقد گردید، شرکت متعهد شد که نفت مورد نیاز برای سوخت ناوگان سلطنتی و کلاً نیازهای نفتی وزارت درباری را با قیمت بسیار نازل (بعضی آن را تا یک چهارم قیمت بازار گفته اند) تأمین نموده و نیز دو نفر مدیر از طرف دولت انگلستان در هیأت مدیره شرکت عضویت داشته باشند، تا بدون دخالت در امور تجاری شرکت تصمیماتی را که از نظر استراتژیک موزد تأیید دولت نبود و توکنند. (برای اطلاعات بیشتر در این مورد به پنجاه سال نفت ایران تألیف مصطفی فاتح، فصل ششم، تاریخچه نفت جنوب ایران مراجعه

فرماید).

به این ترتیب و با شروع جنگ جهانی در اوت ۱۹۱۴، قدرت حرکت بزرگترین و نیرومندترین ناوگان نظامی آن زمان جهان که تمامی قدرت نظامی بزرگترین امپراتوری وقت جهان بدان متکی بود، به میادین نفتی جنوب ایران که در مجاورت مستقیم استانهای بغداد و بصره امپراتوری عثمانی واقع بودند وابستگی کامل پیدا کرد و به همین دلیل حفظ امنیت آن مناطق برای بریتانیا اهمیتی حیاتی یافت. از سوی دیگر قوای انگلیس در سال ۱۹۱۵ در عراق عرب و در منطقه کوت العماره در موقعیتی بسیار وخیم قرار گرفته و سرانجام پس از چند ماه محاصره پادگان انگلیسی کوت العماره توسط قوای عثمانی تحت فرماندهی ژنرال فن درگلتس پاشای آلمانی، روز ۲۹ آوریل ۱۹۱۶ ژنرال تاونزند (Townsend) انگلیسی فرمانده پادگان با سیزده هزار تن سربازان خود تسلیم محاصره کنندگان شدند.

قوای روسیه با در محاصره قرار گرفتن پادگان انگلیسی کوت العماره به عنوان رساندن کمک به متفق خود و شکستن محاصره کوت العماره شروع به پیشروی به سوی عراق عرب نمود. این اقدام مسلماً انگلیسی‌ها را با وجود وخامت اوضاع نظامی شان در بین‌النهرین خوش نمی‌آمد، چراکه رسیدن قوای روس به بین‌النهرین، علی‌الخصوص اگر پیروزی نظامی نیز در آنجا کسب می‌نمودند، به معنای ماندگار شدن روسها به صورت یک نفوذ سیاسی قوی در ابتدای خلیج فارس و در مجاورت حوزه‌های نفتی جنوب ایران بود، و این دور، نماندن را بیش از هر سخنی و خطر موقت و آتی در آن منطقه می‌ترساند، به ویژه آنکه در آن زمان انگلیسی‌ها با کمک مأمورینی چون هری فیلی و لورنس که بعدها به لورنس عربستان مشهور شد، مدتی بود که سخت در کار طراحی قیام اعراب در مستملکات عربی امپراتوری عثمانی و نقشه‌هایی برای آینده آن منطقه بودند، و امیدواری داشتند که مشکلات نظامی شان در منطقه نیز با قیام و یا حداقل با کمک و استیاری اعراب حل شود. رسیدن پای روسها به بین‌النهرین، ادعاها و نیز نفوذ فراوانی برای آنها در منطقه و در میان اعراب ایجاد می‌نمود و در بازی سیاسی که انگلیسی‌ها در میان اعراب و با ایجاد رقابت بین گروهها و طوایف و خاندانهای مختلف آنها آغاز کرده بودند، روسها به صورت رقیبی درمی‌آمدند که انحصار قدرت را از دست انگلیسی‌ها خارج می‌ساختند، و یا حداقل دست روسها در گرفتن امتیازات سنگین از انگلیسی‌ها در دیگر مناطق بسیار قوی‌تر می‌شد. اما تشکیل دولت مهاجرین در غرب ایران، با قوای ژاندارمری که در اختیار این دولت بود و تجهیز و تسلیح ایلات غرب توسط آلمانی‌ها همراه با کمک نظامی عثمانیها، سدی نظامی در برابر قوای روس ایجاد می‌نمود که دست کم قادر به گُند ساختن آهنگ پیشروی روسها به سوی بین‌النهرین و به تأخیر انداختن رسیدنشان به آنجا تا ورود قوای کمکی انگلیسی و اعراب طرفدار انگلیس برای جبران شکستهای نظامی بریتانیا در بین‌النهرین بود، چنانکه عملاً نیز همین اتفاق افتاد و با مشکلات فراوانی که نیروی نظامی مهاجرین با کمک آلمانی‌ها و عثمانی‌ها بر سر راه قوای روس ایجاد نمودند، سپاهیان روسی نتوانستند از حدود کرمانشاه و قصر شیرین به سمت غرب جلوتر بروند. پیوستن نظام‌السلطنه مافی به مهاجرین در کنگاور و به عهده گرفتن ریاست دولت مهاجرین از سوی این شخصیت که بسیاری وی را انگلوفیل می‌دانستند، را بسیاری به همین ملاحظاتی انگلیسی‌ها مربوط می‌دانند، علی‌الخصوص که در آن کابینه عباس میرزا سالار لشکر پسر شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما و داماد نظام‌السلطنه نیز با عنوان وزیر جنگ عضویت داشت. نظام‌السلطنه در غرب و در جنوب غربی ایران و در میان عشایر آن نواحی نفوذ زیادی داشت و چنانکه در عمل نیز مشاهده شد علیرغم آلمان دوستی بسیاری از خوانین بختیاری در آن زمان و علیرغم قدرت و نفوذ فراوان عوامل آلمان در آن منطقه، حوزه‌های نفتی شرکت نفت ایران و انگلیس و دویست و چهل کیلومتر خط لوله

نفت شرکت از مسجد سلیمان تا آبادان در آن زمان که با شرطی که گذشت در واقع شریان حیات بریتانیا در بحبوحه جنگ بشمار می‌رفت، و در فوریه ۱۹۱۵ یک بار مورد تهاجم و خرابکاری عمال آلمانی قرار گرفته بود، بعد از جریان مهاجرت و تشکیل دولت مهاجرین بدون ایجاد مزاحمتی از سوی ایلات و عشایر در آن منطقه که در آن ایام غالباً طرفدار آلمان بشمار می‌رفتند، سالم و بی‌خطر باقی ماند.<sup>۱۰</sup>

با تفصیلات مشروحه فوق استنباط نگارنده از تمامی آنچه که درباره اوضاع ایران در یک سال و نیم ابتدای جنگ جهانی اول و شرح جریان مهاجرت و تشکیل دولت مهاجرین در محرم ۱۳۲۴ ه. ق. = نوامبر ۱۹۱۵ میلادی خواننده شنیده‌ام اینست که اولاً نامی جریان مهاجرت نقشه‌ای بود که از سوی مرحوم مستوفی‌الممالک رئیس‌الوزراء وقت ایران و به احتمال بسیار قوی با اطلاع و همکاری وزرای مختار روسیه و انگلستان در تهران و به منظور: الف - تعطیل نمودن عملی مجلس سوم، ب - دور ساختن سفارت آلمان از تهران، و ج - دور ساختن طرفداران فعال سیاست آلمان از تهران طرح و اجرا گردید، ثانیاً اجرای این نقشه توانست بدون آنکه خدشه‌ای به اصول و اساس مشروطیت و پارلمانتریسم نوپای ایران وارد آورد و بدون آنکه دول محور را که حداقل تا آن زمان دست برتر را در جبهه‌های جنگ داشتند برنجانند، استقلال و موجودیت مملکت ایران را حفظ نماید؛ و ثالثاً طرح و اجرای این نقشه فواید سیاسی، مالی، اقتصادی و نظامی بسیار دیگری را نیز برای هم دولت ایران، و هم دولتهای انگلستان و روسیه - و انگلستان بیش از روسیه - در آن زمان به بار آورد. حتی اگر استنباط من از عمادانه بودن نقشه مهاجرت کاملاً منطبق با واقعیت نباشد، فواید حاصل از آن برای دولت ایران و نیز برای دولتین روسیه و انگلستان را به گمان من نمی‌توان انکار نمود.

### یادداشتها

- ۱- میرزا عبدالوهاب خان نظام الملک پسر میرزا کاظم خان نظام الملک و نوه میرزا آقاخان نوری صدراعظم ناصرالدینشاه.
- ۲- عثمانی در دوم نوامبر ۱۹۱۴ - سه ماه پس از شروع جنگ - رسماً وارد جنگ شد.
- ۳- تولد محمد حسن میرزا را در ۱۲۷۹ خورشیدی = ۱۳۱۷ قمری نوشته‌اند.
- ۴- در دوره سوم مجلس شورای ملی دموکراتها ۳۱ کرسی، اعتدالیون ۲۹ کرسی، هیأت علمیه ۱۴ کرسی و بی‌طرفها ۲۰ کرسی در اختیار داشتند. بی‌طرفها اکثراً با دموکراتها مؤتلف بودند. اعتدالیون نیز پس از مدتی به دو گروه تقسیم شده، یک گروه از آنها با دموکراتها ائتلاف کردند.
- ۵- میرزا حسن خان مشیرالدوله پیرنیا در رمضان ۱۳۲۵ ه. ق. = اکتبر ۱۹۰۷ میلادی در نخستین کابینه میرزا ابوالقاسم خان ناصرالملک فراگوزلو به وزارت خارجه منصوب گردید و این پست را پس از سقوط کابینه ناصرالملک در ذیقعدۀ همان سال در کابینه حسینقلی خان نظام‌السلطنه مافی که بعد از ناصرالملک مأمور تشکیل کابینه شد، نیز تا ربیع‌الثانی ۱۳۲۶ = مه ۱۹۰۸ برعهده داشت. سرچارلز مارلینگ از اکتبر ۱۹۰۷ میلادی = رمضان ۱۳۲۵ که مأموریت سر سسیل اسپرینگ - رئیس وزیر مختار انگلیس در تهران خاتمه یافت، تا اول اکتبر ۱۹۰۸ = ۵ رمضان ۱۳۲۶ که سر جرج بارکلی وزیرمختار جدید انگلستان وارد تهران شد با سمت کاردار امور سفارت انگلیس در تهران را اداره می‌کرده بنابراین در تمام طول مدت وزارت خارجه مشیرالدوله یعنی بیش از هفت ماه مارلینگ نیز کاردار سفارت انگلیس در تهران بود.
- ۶- در مورد گزارش‌های مأمورین ایرانی در غرب کشور مبنی بر ورود مقادیر زیادی اسلحه و طلا به همراه پرنس روس به خاک ایران به مقامات و وزارت خانه‌های کشور به ایران و جنگ جهانی اول اسناد وزارت داخله به کوشش کاره بیات، از انتشارات سازمان اسناد ملی ایران ۱۳۶۹، صص ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۳۹ مراجعه فرمائید.
- ۷- در مورد تجاوزات رنوف بیگ و عساکر عثمانی و تحریکات آنها در میان عشایر و فجاجی که مرتکب شدند به اسناد مربوط به اداره غرب در مآخذ فوق مخصوصاً به اسناد ۲ (ص ۲۴)، ۳ (ص ۲۵)، ۵ (ص ۲۷)، ۸ (ص ۳۲)، ۱۲ (ص ۳۴)، ۱۸ (ص ۳۹)، ۲۰ (ص ۴۲)، ۳۳ (ص ۵۱)، ۴۵ (ص ۶۰)... مراجعه فرمائید.
- ۸- در مورد انحلال مجلس از نظر قانونی توضیح زیر را بی‌فایده نمی‌بینم: در آن تاریخ (۱۳۳۴ ه. ق. \* ۱۲۹۴ ه. ش.) تنها موردی که در قانون اساسی برای انقضا مجلس شورای ملی پیش‌بینی شده بود، در ماده چهل و هشتم قانون اساسی و در فصل مربوط به شرح وظایف و حدود اختیارات مجلس سنا بود که به موجب آن هرگاه مجلسین سنا و شورای ملی در امری مهم اختلاف

نظر پیدا می‌کردند و اختلاف آنها در جلسه مشترکی که از نمایندگان منتخب دو مجلس تشکیل می‌شد نیز حل نمی‌گردید و شاه نیز نظری مخالف نظر مجلس شورا داشت، مجلس سنا می‌توانست با اکثریت دو سوم آراء تقاضای انفصال مجلس شورا را بنماید؛ چنانچه تقاضای سنا از طرف هیات وزراء نیز ناپدید می‌شد، فرمان همایونی برای انفصال مجلس شورا صادر شده و در همان فرمان دستور انتخابات مجدد نیز باید داده می‌شد. اما مجلس سنا تا سال ۱۳۲۸ خورشیدی یعنی چهل و سه سال پس از امضای قانون اساسی تشکیل نشد. هنگامی که مصمصام السلطنه بختیاری در رجب ۱۳۲۹ هـ. ق. (۱۲۹۰ خ) پس از استعفای محمد ولی خان سپهسالار تکابنی نخستین کابینه خود را تشکیل داد، یکی از اصول مهم برنامه دولت خود را که به مجلس ارائه نمود تجدید نظر در قانون اساسی و به ویژه در مادهٔ چهل و هشتم آن و اعطای حق انفصال مجلس به شاه یا نایب‌السلطنه وقت بود. اما دولت مصمصام السلطنه از بدو تشکیل با چنان مشکلات عظیمی مواجه بود که تنها فرصت یافت یکی از مواد برنامه خود را یعنی قانون یک درجه‌ای شدن انتخابات مجلس شورا را از تصویب مجلس دوم بگذرانند. هنگامی که در ذیحجه ۱۳۲۹ دولت تزاری اولتیماتوم‌های خود را به دولت ایران تسلیم کرده و بدنبال آن سپاهیان روس آذربایجان را اشغال نموده، و گروهی از آنها از طریق بندرانزلی به سوی تهران سرازیر شدند، علیرغم درخواست و اصرار ناصرالملک نایب‌السلطنه و مصمصام السلطنه رئیس‌الوزراء وقت مجلس دوم اولتیماتوم‌های روسیه را رد کرد. دولت از طریق نظمیته مجلس را تحت فشار گذارد، و بالاخره با فشار پیرم خان رئیس وقت نظمیته، مجلس هیاتی پنج نفری را از میان نمایندگان به عنوان وکلای تام‌الاختیار مجلس برای مشورت با هیات وزراء و تصمیم‌گیری در مورد رد یا قبول اولتیماتوم‌ها تعیین نمود (مدرس، فهیم‌الملک، سردار اسعد بختیاری، شیخ ابراهیم زنجانی و سعیدالاطباء). هیات مزبور به نمایندگی از طرف مجلس اولتیماتوم‌ها را پذیرفت، اما در مجلس مباحثات داغ و پرشوری در مخالفت با این تصمیم و تحریک و تهییج مردم به مقابله با قشون روس ادامه داشت. سرانجام با وجود آنکه شرایط موجود کاملاً با شرایط پیش‌بینی شده در اصل چهل و هشتم قانون اساسی مطابقت نمی‌کرد و مجلس سنائی وجود نداشت تا پس از طی مراحل پیش‌بینی شده تقاضای انفصال مجلس شورا را بکند، دولت با استناد به همان اصل چهل و هشتم و با این تفسیر که در شرایط موجود عدم وجود مجلس سنا شرط لزوم تقاضای سنا برای انفصال مجلس شورا را ساقط می‌نماید و دولت می‌تواند رأساً به علت شرایط بحرانی و ایجاب مصالح عالی مملکتی تقاضای انفصال مجلس را بنماید، از نایب‌السلطنه خواست تا مجلس را منحل سازد و ناصرالملک نیز فوراً دستور انحلال مجلس را صادر نمود. بدیهی است این امر مورد اعتراض و عدم پذیرش گروهی از نمایندگان قرار گرفت که فرمان ناصرالملک را غیرقانونی می‌دانستند. لذا دولت برای اجرای کامل فرمان انحلال مجلس مجدداً از نظمیته مدد جست و پیرم خان با گروهی از افرادش به مجلس رفته، بعد از بیرون راندن وکلای آنجا درب مجلس را قفل نمود. به همین لحاظ برخی انحلال مجلس دوم را «کودتای ناصرالملک و مصمصام السلطنه خوانده‌اند. بدیهی است چنانچه سنوفی‌الممالک نیز در ۱۳۳۴ می‌خواست مجلس را منحل سازد، برای او نیز تنها راه قانونی همان تفسیر مصمصام السلطنه از اصل چهل و هشتم بود و لاغیر. اصل چهل و هشتم قانون اساسی توسط مجلس مؤسسان سال ۱۳۲۸ خورشیدی تغییر داده شد و شاه حق انحلال مجلسین را بدست آورد.

- ۹- شاهزاده فرمانفرما و شاهزاده عین‌الدوله بعد از جریان مهاجرت یعنی قریب به چهار ماه پس از تاریخی که مستشارالدوله شرح می‌دهد وارد کابینه سنوفی شدند.
- ۱۰- به دنبال حملهٔ عوامل آلمان به خط لولهٔ نفت شرکت در فوریه ۱۹۱۵ که کار تعمیر آن تا تابستان ۱۹۱۵ به طول انجامید، یک پادگان نظامی انگلیسی برای حفاظت از تأسیسات و میادین وجاه‌های نفتی در اهواز ایجاد شد؛ اما مسلماً این پادگان نظامی نمی‌توانست همهٔ فعالیت‌های خرابکارانه و پنهانی عوامل طرفدار آلمان را کنترل کند؛ پس کنترل و جلوگیری از این فعالیتها باید از طریق دیگری صورت گرفته باشد.

### شمارهٔ انتشار

چند سالی است که بر روی انتشارات دانشگاه تهران (پشت صفحهٔ عنوان) این اصطلاح نادرست و نامفهوم که در بالا نوشته شد دیده می‌شود و منظور شمارهٔ نشریه یا کتاب است. بنابراین باید نوشت شمارهٔ کتاب یا شمارهٔ نشریه.

دانشگاه تهران روزگاری مدرس بدیع‌الزمان فروزانفر، جلال‌الدین همایی، ملک‌الشعراى بهار، عباس اقبال، دکتر پرویز نائل خانلری، دکتر محمد معین یعنی درست نویسان زبان فارسی بود، پس افسوس است که اصطلاح نادرستی بر روی کتابهای چاپ چنین دانشگاهی دیده شود.